الله اکبر



شیخ الاسلام صاحب مبارک تگاب

نوشته

استاد خلیل الله خلیلی

با مقدمه

انجمن علمی و ادبی قیام اسلامی افغانستان

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین محمد واله وصحبه اجمعین اما بعد :

مقام عرفان وسلوك در دین مقدس اسلام مقام ارزنده وارجمند است که رهروان راه حقیقت در هر عصر از آن بحث ها کردند . گاهی در مدارس وحلقهٔ های تدریس به تحلیل بالا بلندیهای سلوک پرداختند ووقتی به تاسیس حلقه های ذکر ازین جذب وجوش حکایت ها کردند : زمانی از گرد هم آئی دوستداران ذکر وفکر مدرسه وخانقاه را باهم نزدیک ساختند ، وساعتی سجاده را پهلوی منبر گذاشتند تا بر دم مسلمانان از رموز عقائد وسایر علوم دینی توضیحات دهند وبگویند که سجاده نشینان از علم قال بعلم حال رسیده ، فکر وذکر یک راه را دنبال می کنند .

انکه قالش بحال نینجامیده واصل نیست . وان گوشه نشینی که از بلندی های علوم ظاهری بی خبر است ونمی تواند در پرتو قواعد صرف ونحو وبیان وبدیع دقایق تفسیر و حدیث و فقه را تحلیل کند ، نمی توان بوصولش در ساحه های عرفان یقین کرد .

مردان خدا در اثر استغراق در جذبه الهی کسب قدرت وقوت میکنند . انها قادراند تا نفوس بشری را اصلاح ، و بسان باران قرار گیرند که از ابر کرم وفیض الهی فرود آمده تیرگیهای عالم بشریت را بشویند وپاک کنند . این برگزیدگان آسمانی ، این مردان خدا از خلق بحق واز حق بخلق سفر می کنند ، پیشهٔ انها اصلاح نفوس و وسیله شدن برای نجات دادن بشر از الام ونکبات است . رمز هستی را در نیستی سراغ می کنند . مولانای بلخی روحی می گوید :

پیش بی حد آنچه محدود است لا است
کل شی غیر وجه الله فنا است

این مردان حق ، این عارفان پاکدل ، واین پابندگان اسرار خوب می دانند که هرچه هست اگر از نور خدا سهمی نداشت

درتاریکی بود . این سالکان راه معرفت حدیث : روان الله تعالی خلق الخلق فی ظلمة فرش علیهم من نوره - خداوند کریم مخلوق را درظلمت آفرید پس از نورش برانها پاشید) خوب درک کرده اند ، سوی نور می روند ، از نور می گیرند ، و مردم را بطرف نور می کشانند - انها سوی بالا میل دارند. مولوی معنوی قرنها قبل گفته بود :

میل روحت چون سوی بالا بود آ
در تزاید مرجعت آنجا بود آ
ور نگونساری سرت سوی زمین
آ فلنی ، حق لا یحب الا فلین آ

کیست که انوار تابات تجلی را دیده باشد وبیاد آن زار نگرید کیست که درحلقه های تصوفی مرشدات طریقت را یافته باشد و نگوید که

بر من از هستی من جز نام نیست آ
در وجودم جز تو ای خوش کام نیست آ

از اینجاست که میگویند انا الحق گفتن حلاج هوالحق گفتن است.
انشراق نوری در میان آمد و تعیین اعتباری مسلوب گردید
نور را دید خولیشتن را فراموش کرد. این کلام او نه از راه —
اتحاد است وحلول بلکه عین بندگی و درک اسرار عبودیت —
است.

گر ترا چشم است بگشا در نگر آ
بعد لا آخر چه می ماند مگر آ

بلی بجاست اگر انا منصور و انا فرعون را فرق کنیم ببین تفاوت راه
از کجاه ست تا بکجا آ

آن انا بی وقت گفتن لعنت است آ
وین انا در وقت گفتن است آ
آن انا منصور، رحمت شد یقین آ
وآن انا فرعون لعنت شد ببین آ

کسیت که کرامت ها را دیده وآن را فراموش کرده و اهل آن
را نادیده گرفته.

شیخ کو ینظر بنور الله شد آ
از نهایت وز نخست آگاه شد آ
نیست آن ینظر بنور الله گزاف آ
نور ربانی بود گردون شگاف آ

آن جوش وجذب عرفانی که در قرون گذشته از مرشدان طریقت وعرفاء حقیقت شنیدیم حکایتها بود که به سماع آن دل شاد میکردیم . آن حلقه هاے ذکر جهر وان مراقبه وانوار را که در عصر خویش بچشم سر دیدیم واکنون از فراق آن یاران حلقه های ذکر زار زار می گرییم هایه تسلی ما یان حلقه زدن بدور ان سرحلقه عصر ما ، شیخ با عزم ومرشد بادرد وصاحبدل جناب فخرالمشایخ فقیر تگاب است همین مرشد باوقار نبود که سالها قبل با تشکیل مجالس ختم قران در مساجد بنا یا فته از طرف غوث هده صاحب مبارک هده ، شیخ الاسلام تگاب وخود فخرالمشایخ در : لغمان ، هده شریف ، وکه وتگاب ، قلعه بلند ، جبال اغه ، کلبهار ، پنجشیر ، چاریکار داودزائی ، سبز سنگ ، درنامه ، بولغین ونجراب و مسجد سید هاے ده افغانان کابل وقار صدری صورے

ومعنوی همه را می افزود . کسانیکه لذت اینگونه مجالس را چشیده اند دیگر یارای ان را ندارند که از یاد آن گریه سر ندهند و ناله نکنند .

بلی روزگاری بود که همه پیر وجوان یک جهت را درنظر داشتند . ولی از مقدارات الهی ان کشور علم واپیات آن کشور حلقه ها ے طریقت وپایگاه مردان حق ، آن — افغانستان که صدها هوشمند و دبیر را باغوش کشیده بود امروز قسماً تحت اثر ملحدان قرار گرفته و بلی مسلمانان می گویند .

هان : ای دوستداران دین وآئین ، اے جوانان تربیه شده در دامان پاک وطن اے کسانیکه سالها قربان شده در راه حق را از استادان آموختید وبمردم گفتید اے دوستداران حلقه های ذکر وفکر . زود شوید . بجود آئید دیگر حساب وطن وناموس را بکسی نگذارید - که مساجد تان را بباز ے می گیرند مرقد و مزار ابدال واقطاب تان را زیر آتش بباردهمگیرند . بکتاب مقدس آسمانی و — دستورالعمل ابد ے لشرینه خورده می گیرند ، وآن را

لگد مال میکنند . وعقاید را تخریب می کنند .

زود شوید که حساب حق وباطل در پیش است . حق برای همیشه حق وپیروز است وباطل سرنگون . پیروی را کسانی مستحق اند که آئین چهارده قرنه این وطن را خارج می گذارند نه کسانی که وطن بر آنها لعنت میگوید وآنها بر افتخارات ملی ودینی ماخط بطلان می کشند ..

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ٥

افغانستان در عصر کنونی امتحان فداکاری را داده به یک ملیون شهید وچهار ملیون آواره خویش باز هم بپا استاده وبه بیشتر آمادگی دارد . ودر میدان مبارزه تسلیم ملحدین نشده است . اگر قسمتی از آن شکلاً در آغوش دیگران است طوریکه قبلاً بان اشاره کردیم ولی قسمت اعظم آن وا روی زبان حال همهٔ آن سرزمین نمی خواهد از آن کسانی شود که خدا را نمیشناسند ، عفت را قبول ندارند از رموز انسانیت وفضلیت بی خبرند بروز قیامت اعتراف ندارند.

د فورمول های قبول شده اسلامی را نمی‌پذیرند .

شیخ الاسلام رحمة الله علیه وفخر المشائخ مدظلهُ العالی
هریک بر نوبه خویش روی الهام این وضع را تخمین کرده بودند
آنها پیوسته کوشیدند تا به پیروی از صاحب هده و صاحب ـ
سوات وسایر رجال تصوف وشخصیت های علمی و دینی در
نشر دین و ترویج ذکر جهر وتصحیح کلمهٔ مبارکه علماء چیز
فهم را تعین کنند تا بدون قیود وتشریفات در هر قریهٔ بروند
واز هریک صحت کلمه طیبهٔ را جستجو نمایند .

مولوی عبد الغنی مشهور به مولوی صاحب قلعه بلند رحمة
الله علیه حکایت می کرد که روزی در مجلس شیخ الاسلام چنین
گفته شد که مردم بر صحیح تلفظ کردن کلمهٔ طیبهٔ کمتر
علاقه میگیرند لذا باید این موضوع مورد توجه جدی قرار
گیرد وبمن امر فرمودند که فوراً جهت اجرای این مرام دینی
روانه کوهستان شوم و چنین افزودند که بمجرد رسیدن
بکوهستان هرکسیکه بتو مواجه می گردد صحت کلمهٔ طیبه
را ازو بپرس . من چنین کردم و همینکه وارد کوهستان
شدم یکی از ملاو نها شیخ الاسلام را دیدم وبالایش کلمه را

گذشتاندم کسانیکه با او بودند تعجب کنان گفتند :

این خودش مرشد و مأذون است من در جواب گفتم

چون امر صاحب مبارک تگاب است که این رسالت خود را از اول

کوهستان شروع کنم و بر هرکس تطبیق نمایم چون برخورد

اول من با این مرشد است چه میشود اگر کلمهٔ طیبه را ادا

کند اگر صحیح تلفظ کند خوب است و هم مستحق ثواب میگردد

واگر احتمالاً اشتباه کرد صحت تلفظ را برایش تلقین می کنم .

این پیام شیخ الاسلام و این تطبیق آن توسط یکی از علماء که استاد

کل حساب میشد بر یکبارگی مردم را متوجه اهمیت موضوع گردانید

و با بسی سرعت این پیام پخش گردید و هرکس میکوشید تا قبل

ازانکه مورد پرسش قرار گیرد باید کلمه خود را نزد نزدیکترین

عالم قریه خود بگذراند . وآن را بشکل صحیح تلفظ نماید .

تعقیب این روش از طرف علماء و دانشمندان سبب گردید

تا مردم متوجه این ضرورت دینی گردیده ونگذارند تا کلمهٔ

مبارکه بطور درست ادا نشود و در قدم دوم همه متوجه آن

شدند تا پس از اطمینان از اداء صحیح کلمهٔ طیبه به اداء صحیح

سوره هاے قران که در نماز قرائت می کنند خوب تحری کردند.

جناب فخرالمشایخ قدمهای شیخ الاسلام رحمة الله علیه را طوری تعقیب کرد که پیوسته با تحول در طرز برخورد مردم با مشائخ طرز تلقین را نیز تغییر داد و آن را بشکل جدی دنبال کرد اگر در زمان صاحب مرحوم وعظ علماء و مشائخ بیشتر شکل توصیه تصوفی را داشت در عصر فخرالمشائخ که این طرف و آن طرف بوی بد الحاد بمشام ها میرسید و مردم را مغشوش میداد وی عنان تبلیغ را سوی تصحیح عقاید اسلامی و وارسی دروس مکاتب طوری متوجه کرد که پیوسته توصیه اش چنین بود:

طلب علم فرض است که ولی همینکه اولاد خود را بسان تخته های مشق بمکاتب می فرستید متوجه باشید که عقاید انها خراب نگردد. ممکن است این فرمایش آنها نزد بعضی چنین تلقی میگردید که جناب شان مانع ترقی و پیشرفت میباشد و نمی خواهند اولاد وطن بعلوم عصری اشنائی یابند اما اگر امروز همان اعتراض کنندگان را دریابیم و بگوئیم که جناب فخرالمشائخ از چنین روزی در هراس بودند که الحاد ولادینی میان مردم بطور سری رخنه کند و صدها جوان را سوی بدبختی بکشاند ولی امروز همان پیشگوئی صدق کرد و

همان تخمین تحقیق پذیرفت و همان جنگ گوشه های وطن
را خراب کردند که تا دیروز حرکات طرق صوفیه را
مانع تعالی وارتقاء وطن می گفتند . ولی همینکه فرصت یافتند
آئین و مسلک و ناموس و شرف وطن را بباد فنا دادند .
سالها قبل جناب فخر المشائخ با درک سیر تدریجی فتنه و بدعت کمر
همت بسته علماء وابسته بطریقه مبارکه را یکجا کردند و
علم مبارزه را بر رسم اعتراض برافراشته روانه کابل شدند
ودر انجا به اتفاق یک عده علماء کابل این صدا ی خود
را بگوش حکومت وقت رساندند و همه معائب را بی -
پرده شرح کردند این اعتراض دسته جمعی هو رد تقدیر
ملت دین دوست قرار گرفت و آن سال از طرف یکعده
زیاد هر دم بنام سال بیرق یاد میشود .
گرچه حکومت های وقت به نیرنگهای مختلف
کوشیدند تا از حرکات دینی فخر المشائخ جلوگیری نمایند
ولی کسانیکه جناب شانرا از نزدیک می شناسند خوب می
دانند که یک امتیاز وخصوصیت که در انها وجود دارد
تعمق در سیاست است . که این تعمق سبب آن میگردید تا

تحت تاثیر اغواهای سیاسی و فریب سیاستمداران قرار نگیرند.

علماء و اهل فضل در حلقه آنها تشریف داشتند و هر یک بر نوبه خویش سعی میکرد تا در اظهار حقایق از صراحت لهجه کار گیرد اگر شیخ الاسلام به پیروی از اسلاف خویش می کوشید گاهی گاهی بار نج و ضعف و کبر سن شخصاً از هر دو هم در قریه و قصبات وارسی کند خلف راستکار و تیز بین شاه فخر المشائخ این روش را جدی تر تعقیب کرد و در هر نقطه بر تعیین و نصب کردن علماء جید و دادن اجازه طریقه و ماذونی این وظیفه مهم دینی را با آنها طوری سپرد که مسوولیت را با نها وا نمود کرده چنین تلقین فرمود :

این وظیفه طریقه توام به وظیفه تبلیغ باید طوری باشد که در مسلمان نگهداشتن نسل جوان خدمت به سزائی انجام دهید از مکاتب با خبر باشید که در انجا درس الحاد صورت نگیرد و مسوولیت شما نزد خداوند کریم بحیث مهمترین مسولیتها حساب میشود .

جناب فخر المشائخ روزی چنین درک کرد که حکومت وقت به خطر سیر الحاد متوجه نیست و بعضیها

پی دیگری عملی میگردد ، بدون هراس بر مسجد جامع پلخشتی سوزد وبرای خواسته های مشروع خود شکل اعتصاب قانونی ومقدمهٔ انقلاب اسلامی را داد و چنین اعلام داشت که اگر از مفاسد جلوگیری نمیشود علماء سراسر افغانستان تصمیم خود را میگیرند این قیام در برابر بی مبالاتی های حکومت پوده در ماه حمل ۱۳۴۹ صورت گرفت .

وفخر المشائخ صاحب در اعمال وافعال وحرکات خویش برای همه زمامداران چنین وانمود کرده که اطاعت اولوالامر آن وقت واجب است که اولیاء امور مطیع دین اسلام باشند وگاهی هم برای بعضی زمامداران برعلاوه زبان حال به زبان قال وفرمایش وتوصیه ، این مطلب فوق را روشن ساخته است .

این خود میرساند که برای انها چنین وانمود نموده که اگر با قضایای دینی مخالفت ورزید ملت بر اطاعت شما مکلف نبوده ومن در صف ملت و مردم مسلمان قرار دارم . جمعیت کثیری از علماء دانشمندان ، اهل

فضل، مشائخ طرق صوفیه، پیوسته از این صراحت لهجه جناب فخرالمشائخ تقدیر می کردند و به آنها جرئت حق گفتن و صراحت پیدا میشد.

انجمن علمی قیام اسلامی افغانستان افتخار دارد که در این لحظات حساس حیات سیاسی افغانستان گوشه یی از گزارشات زندگی شیخ الاسلام صاحب مبارک نگاب را که بقلم استاد خلیل الله خلیلی نگارش یافته نشر نماید. این رساله مختصر واین بیان موجز بر هیچ صورت بیانگر چهره کامل و حقیقی شیخ الاسلام رحمة الله علیه شده نمی تواند ولی از انجا که این دانشمند محترم به نداشتن فرصت از ایجاز کار گرفته و اخلاص خویش را تقدیم کرده است انجمن علمی با کمال تشکر از نویسنده عالیقدر این رساله را بر نشر میرساند وارزومند است تا روزی برسد که بتوانیم سوانح کاملتر و چهرهٔ روشن تر از عارف واصل و آن صوفی صهیب وات رهنمای راه طریقت را نشر کنیم.

ما درگذشته درباره یاد آوری شخصیت های دینی و -

رجال علمی کشور و معرفی کردن بر نسل جوان هیچ نکردیم
و همین سکوت در برابر حق ثابت انها بر جامعهٔ و یا اگر -
صریح تر بگوئیم همین بی مبالاتی بود که نسل جوان -
افغانستان را بطرف دیگر کشانید انها از افتخارات تاریخی
کشور بی خبر و چیز نویسان بر فع این نقیصه ملتفت نگردیدند.
ما باید برای یاد اوری از شخصیت های عرفانی و رجال -
علمی کشور محافلی داشته باشیم روز های تولد انها را تجلیل
کنیم قسمتی از خدمات علمی انها را طی کنفرانس ها و مجالس
علمی بمردم بفهمانیم تا انها ازین افتخارات خویش با خبر
گردند .
شیخ الاسلام ولی بود و در جملهٔ اولیای قرار داشت
که قرار گفته مولانای روم هیچ عصر و زمانی نیست که از وجود
آن رهبران و هادیان روحانی خالی باشد . وی چنین گفته است :

پس بهر دوری ولیی قائم است
تا قیامت آزمایش دائم است
مهدی و هادی وی است ای راه جو
هم نهان و هم نشسته پیش رو

اولیای خدا مظهر حق اند و دارای مراتب میباشند که مرتبه اخر آن خاتم الاولیاءاست. این افراد کامل و مکمل انسانی از جنس دیگر اصناف و طوایف بشر نیستند بلکه همان افراد بشری اند که کم کسی از احوال آنها اگاهی دارند.

ازجانب دیگر ضرورت نیست که در ثبوت ولایت ولی حتماً کار خارق العادهٔ ازوسر زند وکرامتی ازوی بظهور رسد زیراکه اولیاء کامل میکوشند تا این کرامت ازانها ظاهر نگردد واگر ظاهر شود غمگین میشوند.

با ذکر این مقدمه باید گفت که شیخ الاسلام نیز ازهمین اصل قبول شده نزد اولیاء پیروی کرده میکوشید تا ازیشان کرامتی بظهور نرسد. وبقول یکی از عارفان:

ظهور کرامات وخرق عادات از اولیاو مردان خدا، بمثابه گلی است که از گلستان بر گل و وسبع آورده باشند، بوی و دیدار همین گل ما را بر وجود گلستان دلالت وحقانی میکند. ازین گفتار چنین واضح میگردد که نرسیدن شاخه گل سوی ما معنی آن را ندارد که گلستانی نیست. اگر کرامتی را مشاهده نمیکنیم

معنی آن را ندارد که کرامت نیست بلکه اهل کرامت نمیخواهند کرامت اینها بظهور رسد .

اگر دقیق شویم آنچه را از کرامات شیخ الاسلام صاحب مبارك تگاب از سالها باینطرف مشاهده می کنیم عبارت است از تربیه یکعده علماء اهل طریقه و مشائخ وزنده نگهداشتن رموز تصوف وعرفان در تگاب و دیگر مناطق پروان وکاپیسا وننگرهار و ولایات شمال و برخی از ولایات دیگر این بالاتر از کرامت زود گذری است که زود بیاید خارق العاده باشد و زود برود وثمره اش دیر پای نباشد .

ایا این از کرامات شیخ الاسلام نیست که خلف صاحب کرامتی را تربیه کرد این صاحب کرامت جناب فخر المشائخ صاحب است که برعلاوه صدها خدمات تصوفی ، علمی ، و اخلاقی و تربیوی او که ذکر همهٔ آن از حوصلهٔ این مقدمه خارج است باز هم توانست در شدید ترین وقت تشنج سیاسی کشور در عصر یکه بیک چشم نگاه کردن سوی یك کمونیست جزای مرگ را بدنبال داشت در قریهٔ

سبز سنگ کوهدامن در محضر صد ها نان گذار که یقیناً جواسیس کودتای سیاه نیز در میان بود جلیش از دو ماه اعلان می کرد که این حکومت ملحد در حقیقت خلاف آنچه است که ادعا می کنند . این دارو دسته الحادی قابل پیروی نمیباشند واخیراً راه ننگاب را در پیش می گیرد و در مسجد جامع در جوار مزار شیخ الاسلام اعلان جهاد می کند صد ها تانک وتوپ از زمین و ده ها طیاره از هوا بمباردمان شدید و فیرهای متداوم اقدام می کند ولی با این عزم خلیل ناپذیر از میان آتش به همت مجاهدین ننگاب راه هجرت در پیش میگیرد .

در سرزمین هجرت ، کشور اسلامی پاکستان کشوریکه مردم مسلمان افغانستان و مسلمانان جهان و تاریخ اسلام جوانمردی آنها را هرگز فراموش نخواهد کرد این ندای خود را به همهٔ جهان اسلام میرساند و برسنگرهای داغ مجاهدین اعلام میدارد که بهشت درسراغ شان است اگر بروید عزیز کشور هستید واگر بمیرید شهید اکبر . این مرد با عزم واین وارث سجاده وکتاب وغیرت شیخ الاسلام

صاحب کتاب اولاد واحفاد واقوام وخویشاوندان را بسیج می کنند تا به جهاد بروند و به هندوستان واخلاص مندان توصیه می نماید تا این راه را تعقیب نما یند .

جناب فخر المشائخ اکنون بعمر ۸۲ سالگی و با آن وی خیلی جوان واراده خلل نا پذیر وآهنین در مکه مکرمه بدعای نجات افغانستان مشغول است وی میخواهد از هر راه برای ازادی افغانستان تلاش صورت گیرد : بدعا و توبه وعذر و زاری ، برفتن در سنگر و بردا شتن اسلحه ، بقلم وفکر، قدم بقدم و سفر در راه رسیدن به مقصود عالی نجات کشور ، بر توصیه براے هموطنان تا مقاومت خود را از دست ندهند وبرا ختلاف و نزاع ذات البینی گلوله را سوے مسلمان فیر نکنند وبراے رسالت تاریخی خویش شکل معکوس ندهند . بر تعمیم علوم دینی و تلقین رموز تصوف اسلامی بکوشند تا مردم مسلمان افغانستان بر درک رموز معنوی در پرتو معنی فیض ور شوند . عالم عامل و دانشمند صالح که او هم دارای کرامت بود از جمله کرامات شیخ الاسلام صاحب

مبارک نگاه این را بیشتر یاد می کرد که او در گوشهٔ از کوهستان پروان مسجدی بناء کرد اخلاص مندان در تکمیل مسجد صرف مساعی نمودند حینیکه رشیر (مسجد انداخته میشد) صاحب مبارک مشغول وظیفه بود (شتیر) از اندازه معینه کوتاه بر نظر خورد اخلاص مندان عرض کردند که چه باید کرد؟ آنها فرمودند دو طرف را تغییر دهید این طرف را آنطرف وانطرف را این طرف کردند تیر رسید و مشکل حل گردید.

ملی اولیاء و واصلین راه حق این را خوب درک کردند که همین انسان به تنهائی عالم صغیر وجهان عالم کبیر است با این معنی که هرچه در عالم است نمونه اش را در وجود انسان می یابیم.

أتزعم انک جرم صغیر

و فیک انطوي العالم الاکبر

وانت الکتاب المبین الذی

باحرفه یظهر المضمر

تو می پنداری که جسم کوچکی بیش نیستی در حالیکه در تو

جهان پنهان است . تو همان کتاب ظاهری که بجز وفش -
ضمائر واشیاء پنهانی واضح می گردد .
عارفین ومردان حق اند که خود ها را بحقیقت شناخته
وراه وصول را دنبال کرده اند واین مقام را چند انسان
را بر ریاضت وعبادت وجهان بینی وبالاخره بر سیدن
در رموز عرفان مورد تقدیر قرار داده اند واگر در
پاداش همان کرامات نصیب شان شده دانه ای
از خرمن عطاء الهی بیش نیست . آنچه در برابر اعمال
صالحه واستفاضه واستناره از فیوض وانوار الهی
یافته اند صدها امتیازات است که ظهور کرامات
یکی از انها ست لذا نمیخواهند به ظهور کرامات انقدر با
خلق خدا درآمیزند ومورد احترام واعجاب وتقدیر
مردم قرار گیرند که از توجه بر رموز واسرار
خداداد بدور مانند ویا سبب آن گردد که در
همین گیرودار دویدنهای مردم و قبول واقع شدن
نزد طبقه عامه آن نفس اماره بالسوء که سالها بر ضد آن کوشید
اند وآنرا تحت مهار واداره خویش درآورده اند ازجا بجنبد،
بجود آید وراه زشت را درپیش گیرد .

برای شیخ الاسلام برعلاوه کراماتیکه ازوی بظهور رسیده این پسندیده است که بر توجه معنوی سوی صد ها مرید ومخلص یکعده را طوری تحت تربیه قرار داد که انها سبه اوطات خولیش بر گشتذ هر شد شدند ، تدریس کردند خلق خدا را سوی حق دعوت کردند صدها شاگرد ـ تربیه کردند و شاگردان انها به نوبه خویش رهنمایان جامعه شدند و بالترتیب این سلسله تا قرون متمادی دوام میکند و روی این حساب اگر اولاد واحفاد شیخ الاسلام درعصر کنونی (۱۳۶۲ هرش ۱۴۰۳ ق) به یک ملیون تخمین شود یقیناً برمرور زمان و دوام این سلسله بر ملیونها میرسد این است کرامت محسوس وحساب شده ومفید و دور از شک و تردید وخالی از هرگونه مبالغه وخیال .

کسانیکه درعمق آن همه اذکار دور وپیش شیخ الاسلام وفخر المشائخ خود را وارد کرده خوب متیقن شده اند که این همه گرفتن های نور از مقام بالا واین همه الله گفتن ذاکرین ،

فضای دیگری را پر از انوار بر دارندگان چشم -
باریک بین وآشنای اسرار سلوک وعرفان نشان
میداد . این فضای فنا ومحبت واین فضای دوستی
وآشتی واین ساحهٔ دوراز وساوس شیطانی طوری
جلوه میکرد که انسان چنین درک می کرد که درپاسخ
هر الله گفتن لبیک گفتن حق شنیده می شود .

گفتن آن الله گفتن تو لبیک ماست
آن نیاز وسوز و دردت پیک ماست

هستند کسانیکه این رابطهٔ معنوی را نمی پذیرند واز بیت
هلهله اذکار خوش شان نمی آید . ازآنجمله با کسانی
کار نداریم که اصلاً اسلام را نمی پذیرند ولی گله ما
از ان مسلمانانی میباشد که جفا کارانه منکر کرامات
اولیا گردیده ودر قدم دوم آن همه خدمات اسلامی
وعظ وتلقین ونشر احکام اسلامی را که پیروان طریقت
انجام داده اند نادیده می گیرند .
ما درین چند صفحهٔ محدود نمی خواهیم بحث مجادلوی را

سر دهیم و یا مرشدهات شیخ الاسلام را طرف قرار دهیم آنهم طرف بکسانی که تسبیح و سجاده را جز تزویر چیز دیگری نمی پندارند . بهتر است از خصوصیات مرشدان عالم و عالیمقام نظر به خصوصیات فداکاری ، ایثار ترک مال و ثروت ، شب نشینی جهت نشر فرهنگ اسلامی شب زنده داری برای انجام وظایف و اذکار ، یادی کنیم و دریں جا بصورت مشخص از گفتار تا لباس از فکر تا ذکر شیخ الاسلام یاد آور شویم و آن ولی عارف را که از بزرگترین رجال تصوف همعصرش حساب می شد بحیث مفسر مؤثر ، محدث وارد در علوم حدیث رسول الله صلی الله علیه واله وصحبه وسلم موسس سالمترین وصالح ترین مکتب تصوف اسلامی و تصحیح کلمهٔ طیبه واذکار بشناسیم او وا کثر روزی از اسرار ورموز تصوف حرف می زد و روز دیگری مجلس فقهاء و دانشمندان علوم دینی را تشکیل میداد انها را به بحث وتحقیق وا می داشت وخودش گوش می داد و نظر خود را ابراز میداشت . از جملهٔ علماء که

تقریباً همیشه با وی بودند ملا بزرگ صاحب بود که جفای روزگار آن علامه وقت را نزدیک است از یاد برد وجز نام او در مجله الفلاح و جریده ایکه سالها قبل از طرف جمعیت العلماء وزارت عدلیه وقت نشر میگردید ، بحیث نگران دیگر آن علامهٔ حاضرجواب و وارد بر موز علوم عرب مخصوصاً قواعد لغت و دیگر محافل علمی وتتبعی یاد نمیشود .

چقدر جفای بزرگ است که در حق ملا بزرگ کرده ایم نه از و در چند سطر یادی کرده ایم و نه بنام او کدام سالگره داریم . دانشمند دیگر ملا سید محمد آخند بود که او هم عالم متبحر و از جملهٔ مخلصانی بود که بیشتر در صحبت شیخ الاسلام تشریف می داشتند و در مجالس علماء اظهار رای می فرمودند . کسانیکه اندکی دورتر از صحبت شبا روزی شیخ الاسلام بودند ولی از یاران نزدیک وی حساب میشدند . هیا جوان آغا بود روی غفلت معاصریت وعدم توجه اهل قلم از ذات دانشمند وعالم مهم یادی نشده ومساعی

او را درخدمات دینی وتاسیس یک کتابخانه کامل وارزنده
مفرامو شی گرفته اند. وا أسفا ما بکدام حد در حفظ —
گنجینه ها ے بیش قیمت خویش عاطل وکاهلیم. این
دانشمندان که بیشتر درحلقه شیخ الاسلام سهم می
گرفتند هریک علامهٔ وقت بود وباید چیز نویسان
ازانها بحیث افتخارات تاریخ افغانستان درتالیف رسائل
وکتب سیر یاد کنند.
اگر اندکی قدم ازحلقه همیشگی شیخ الاسلام صاحب مبارک
تگاب دور بگذاریم وسوے کسانی برویم که در
مصروفیت شبا روزی خویش دور وبدل واخلاص
وارادت گرفتن فیض نزدیک شیخ الاسلام بودند
می توان ازملا صاحب وکهٔ، ملا صاحب قاشقار،
مولوی غلام حبیب مشهور بر شیخ مولوی صاحب —
ملا صاحب پاینده خیل واخندزاده صاحب عبد الحکیم
ومیا عبد المنان ومیا خلیل الرحمن وخطیب صاحب تسلگری
ملا سید نور مشهور بملا صاحب ترنگ، مولوی عبد المجید عمر
زائی مولوی صاحب عبد الغنی مشهور بمولوی قلعه بلند،

مولوی عبدالمنان ، خواجه صاحب بخراب ، حضرت صاحب بچهٔ غان ، اخندزاده صاحب شیرخانخیل ، ملا میا داد اخند وملا صاحب سبز سنگ ، شیخ صاحب تغر بغلان ، ملاصاحب کحور ، شاه حاجی صاحب جبل السراج ، مولوی صاحب محمد رفیق مشهور بمولوی جمال آغه مولویصاحب استرغچ ، حاجی غلام حضرت قرباغ رحمة الله علیهم اجمعین یاد کرد.
اگر روزی رسد که درباره اینها رساله ئی به طبع رسد وا زجملهٔ حقوقی که بالای ملت دارند اندکی از آن ادا گردد بهتر خواهد شد .

شیخ الاسلام درلباس ، خیلی سادگی را می پسندیدند ولی به نظافت آن توجه زیاد داشتند . در صحبت شمرده حرف میزد ولی کلمات وی آنقدر جذاب وخوش بود که چنین احساس میگردید که منبع پاك وصحیح ولی آلایش و دقیق نزد اواست از اینجا کلمات را یک یک میگیرد وبدیگران میدهد.
این روش را در صحبت فخرالمشایخ نیز می یابیم باین معنی که جناب شان شمرده حرف میزدند و سنجیده صحبت میکنند واز هر مطلب بمطلبی بطور استناد واستشهاد

انتقال میکنند. بااین قدر فرق که شیخ الاسلام در صحبت خویش می کوشید مطالب زود زود گفته شود ولی استعاره وتمثیل نبود و کلام موجز گفته شود که این خود از سوازندترین صفات اداء کلام است ولی فخرالمشائخ برای کلام زیب و رونق دیگری میبخشید واینست که از استدلال وانتقال از مطلب سوی مطلب دیگر واستفاده از کنایات و رموز ومجاز وتشبیهات می خواهد با مصطلاح کلام خود را حلاجی کند. کیست که صحبت دقیق فخرالمشائخ را یافته باشد وبمعنی آن فرو نرفته ومورد اعجاب خویش قرار نداده باشد - کنایات ورموز کلام فخرالمشائخ راکسی می داندکه برموز ادب کلام خوب اشنا باشد. از فصاحت وآواز گیرا وخوش آیند فخرالمشائخ کسی لذت میبرد که اهل دل باشد وبداند که این آوازه از حنجره عاشق سرچشمه نگرفته منبعش همان سینهٔ پرسوز است که عشق وادب شریعت وحقیقت وطریقت تاب سینه سپر وکاو ... دارد.

اگر کسی سفر دور ودرازی را طی کند وبه صحبت فخرالمشائخ

برسد و چند دقیقه بشنود اگر دل خدا آگاه داشته باشد
می داند که درین تجارت رنج کرده و درین تحمل رنج
سفر خساره‌یی نکرده بلکه عوض را فوری دریافته است
فخرالمشائخ با هرکس یکسان نمی‌گوید و سویهٔ مخاطب علامهٔ
را با مخاطب عادی و مخلصیکه راه با مشقت کوه‌ها را
برخود هموار کرده فرق می کند و می داند که اول اگر
روی درجهٔ ارزیابی شود صد و دوم یک است ولی
با این همهٔ همان دقت و تشبیهات را با همین عالی نیز
بکار میبرد ولی بعبارات عام فهم. خوش آیند اما دارای
رموز قابل فهم.
یکی از خصوصیات مجلس علمی فخرالمشائخ آنست که هرقدر یک
عالم متبحر خواهد که در برابر جناب شان عرض وجود کند
گرچه دارای جرئت کامل باشد این قدرت از وی
سلب گردیده وجز بقدر ضرورت نمی تواند جملات بالا
بلند بگوید. فخرالمشائخ در کلام عمیق خویش که مخاطب
شان عالم و یا علماء باشند رموزی را بکار میبرند
که بخودی خود تعجیز است. اظهار مرام بعبارات دقیق است

واگر مبالغه نشود شکستاندن کبریا است که بعضی اهل فضل مجبوریت غیر ارادی و یا ارادی از خود نشان میدهند.
شیخ الاسلام در غزوات استقلال کشور و جنگ علیه انگلیس‌ها سهم گرفت و فخر المشائخ هم این کار را کرد ولی در هیچ یک از این مبارزات دویدن در رکاب اهل سلطه و سیطره نبود بلکه روی درک فریضهٔ و اهمیت جهاد این کار شده است. اگر مقصود جاه و مال و منال می بود می باید به دربار وقت بوسیله همین جهاد نزدیک میشدند ولی شیخ الاسلام کاملاً دوری جست. و فخر المشائخ اگر اندکی هم راه و ده کرد منظورش نفع رسانی مسلمانان و پند دادن اهل کرسی بود و هم نمی‌خواستند تا ازین دوری به خود خانقاه استفاده منفی صورت گیرد و مردم کوتاه بین و اهل غرض ازین فاصلهٔ به نفع خود و ضرر اسلام کار بگیرند.
اشتباه نشود که ما شیخ الاسلام را دور از ملاط دولت و فخر المشائخ را نزدیک گفتیم گرچه دقیق شویم پدر و پسر هر دو یکسان دور بودند فخر المشائخ با همهٔ فضل و

دانش کار را قبول نکرد ولی بمقایسه صاحب مرحوم اینقدر
فرق داشت که گاهی گاهی اگر اهل سلطه آرزوی ملاقات
او را میکردند می پذیرفت و با نها بالاتر از انچه یک مرشد
انجام مید هد عزت میکرد صحبت میکرد ودر صحبت خویش
بصورت کنایه ورمز هاست نصحیت وپند وحتی تهدید عالمانه
را بکار میبرد که شایسته یک رهبر دین است .
انجمن علمی قیام اسلامی افغانستان درین لحظات حساس
از همهٔ علما ، منورین ، چیز نویسان ، مفکرین ، فلاسفه و
اهل دل صادقانه دعوت می کنند که در قضاوت تاریخ
با تعمق بنگرند . از کسانی بنویسند که پیشروان راه حق و
حقیقت بودند ومؤسسین واقعی نهضت اسلامی حساب میشوند
کارنامهٔ آنها ، خدمات صادقانهٔ آنها و ده ها سال مبارزه
آنها جا دارد تا نسل آیندهٔ کشور با نها معلوماتی داشته
باشند . این یک جفای بزرگ خواهد بود که رهبری با نیان
نهضت اسلامی وعلمبرداران با هوش وباعمل فرهنگ
اسلام را کمتر از کسانی بدانیم که دو روز چند بنام سازمان
اسلامی کاری کنند و بعد از آن منتظر بمانند که کاه انها

راکوه و یک سطر شانرا کتاب وگفتارش را اعجاز بدانیم . ما
یقین داریم که شیخ الاسلام صاحب مبارک نگاب خوش است
که در همان زاویهٔ گمنامی باند. تاکنون هزاران عالم
وعالم نما شیخ و صوفی ادیب وادیب نما ازخوان کرم معنوی
وصوری آن استفاده کردند ولی هیچ یک بفکر آن نشد
تا درباره شیخ الاسلام یک رسالهٔ کوچک تالیف کند . اگر
شیخ الاسلام در نظر خویش نیست ما این گونه تالیفات
را بالاتر از تظاهر می دانیم واین کار کاریست که نام
افتخارات کشوررا زنده نگاه میدارد .

ما تحسین می کنیم با درک این ضرورت در عصر کنونی روحانیت
شیخ الاسلام نیز شاد میگردد . روحش شاد باد . ما در
حفظ ترات اسلامی به حفظ نام ونشان کسانی ضرورت
داریم که در طول سالیان دراز اسلام را به معنی واقعی آن
زنده نگاه داشتند . اگر ما امروز جهاد میکنیم تا
ملحدین را از کشور علم وایمان افغانستان برانیم مردان
حق وعلماء دین واصحاب فضل ومرشدان مبارز چون
شیخ الاسلام و فخر المشائخ سالها مبارزه کردند تا اصلاً

ملحدی بمیان نیاید . آنها زمینه را برای ملحد سازی نمی گذاشتند ولی ما بمرور زمان این راه را دنبال کردیم مرض الحاد آمد واکنون درازالهٔ آن همت گماشته ایم.
بعباره دیگر ، اعمال انها بحیث طب وقایوی قرار داشت ومیکوشیدند که اصلاً مرض ضد اسلامی در جامعه اسلامی راه نیابد وکارها بسان طب معالجوی است که مرض را روی کاهلی وعدم توجه راه دادیم واکنون به علاج آن که یقیناً هزاران جگر گوشه های ما را تباه کرده اقدام می کنیم . این علاج هم به برون اختلافات تباه کن نزدیک است که غیر مفید گفته شود وهم ازنگاه اهمیت بدرجه دوم قرار دارد .
موسسین حرکت اصیل اسلامی کسانی بودند وهستند که به پادشاه و رئیس جمهور گفتند این دست بیعت تا وقتیست که راه وروش اسلام را دنبال کنی . (اشاره به صحبت های شیخ الاسلام با شاهان وصحبت اخیر فخر المشائخ با محمد داود .)
اگر نیک بگوییم ، دقیق شویم ، زقات قلب خدا شناسی داشته

باشیم وآنرا درمعنی ومرا قبه سوی شیخ الاسلام والمسلمین قطب تگاب متوجه سازیم با چنین خواهد گفت: آفات عصر در برابر ارزش های اسلامی باشکال مختلف تبارز می کند دین اسلام به یمن مساعی آن همه رجال حق با نداشتن وسایل کافی تا این حد نگاه داری شد که عالمی بر وی چراغ تیلی ده ها کتاب تالیف کرد وراه اشاعه آراء ضد دین را مسدود ساخت. اکنون کسانی بمیان آمده اند که سوی فرهنگ اسلامی به دهان قدر می نگرند که ضرورت روزمره انها حل گردد.

ها ذکر و اوراد را قوت شبا روزی خود ساخته وموافق به فرمایش: ألا بذکر الله تطمئن القلوب.

اضطراب خود را باز ذکر وفکر دور میکردیم ولی در صفوف شما وارثین کسانی هم وجود دارند که نه تنها ذکر نمی کنند بلکه آن را با روحیهٔ اسلام سازگار نمی پندارند. نشر طرتیقه را از شؤون دینی دور می گویند و هزارات گفتار جنون آسای دیگر.

شیخ الاسلام با می گوید وتعجب نیست که بگوید: ای همراهان

راه آئین پاک اسلام وای راز دانان اسرار و رموز اسلامی
مخود آئید وآن اسلام حقیقی زنده نگاه داشته شده بدست
صاحبان مذهب و رجال طریقت را حفظ کنید . در
حفظ آن بکوشید دیگر به ملحد ساختن موقع ندهید.
و رمز حیات را در حیات روحی سراغ کنید . ما زنده ایم
الا معنویتان را درک نمی‌کنیم مرگ ما این قدر است
که از درک الا صورت قاصریم
شیخ الاسلام هم تبرک روحانی داشت وهم تحرک اجتماعی
برای دفع بدعت خودش سفر میکرد و برای زنده نگهداشتن،
ایمان در مردم غیور افغانستان خط مشی دقیق را
دنبال کرد . احساس انتقامجوئی نداشت وسعی میکرد
که اصلاً زمینه برای انتقام درمیان نباشد ، وی بزرگترین
و بهترین ممثل تراث اصیل اسلامی درکشور ما بود
وی شخصیت عظیمی بود که یاد آوری صفات معنوی و
خدمات فراموش نا شدنی او به جهان اسلام انسان
را هیجان میسازد .
بلی شیخ الاسلام بود که در تحقق بخشیدن به آرمانهای

اسلامی عاشقانه اشکار وپنهان مشقت های بسیار کشید به زندان رفت ودراینجا مضطرب نشد آرام گرفت وحبس را مأمن سیاسی خویش دانست فکرش روشنی فقه داشت و دلش روشنی فقر . اوهم دین دان بود وهم دین دار ، کسی را نمی ستود وازستایش بدش میامد . ازتوهین وتحقیر دیگران بدش میامد کسانیکه ازمعایب دیگران یاد می کردند دلش بحال انها سخت می سوخت وی فرمود: چه میشود اگرعنان سخنی را سوی ضروریات دیگر سر گردانی وازغیبت دورشوی .

شیخ الاسلام هنگامیکه تدریس میکرد از رموز تصوف بی خبر نبود وحینیکه ازقال سوی حال رفت این میدان را فراموش کلی نکرد ورشد فکری روشنفکرات مکتب تصوفی خویش را در مطالعهٔ کتب ارزشمند اسلامی سراغ میکرد نظرش عمیق ونظریه اش عالی بود ودرین میان هیچگاه دیده نشده که فضل فروشی کرده باشد ویا عملی ازوی سرزند که ازآن خود نمائی برهنمام برسد .

شیخ الاسلام می کوشید کمتر صحبت کند وبیشتر به رازو

نیاز و مراقبهٔ مشغول باشد برای صحبت خویش کسانی را می پذیرفت
که اهل دل بوده از علوم ظاهری اطلاعی داشته وراه فنا را
خوب بداند. وطوریکه مولانای روم میگوید

عقل جزوی آفتش وهم است وظن
زانکه در ظلمات شد او را وطن

عقل جزوی عقل استخراج نیست
جز پذیرای فن و محتاج نیست

عقل جزوی را وزیر خود مگیر
عقل کل را ساز ای سلطان وزیر

 

عقل جزوی عشق را منکر بود
گرچه بنماید که صاحب سر بود

زیرک ودانا ست اما نیست نیست
تا فرشته لا نشد اهریمنی است

اهل دل را اصحاب عقول کلی واهل ظاهر را بعقول جزوي یا جزئی تعبیر می کند وبرای هم صحبت شدن وپذیرشدن کسی را میپذیرد که کامل العقل ویا به یقین دیگر او دارای عقل کلی باشد. شیخ الاسلام نیز باکسانی در راز و نیاز بود که رمز فنا ونیست شدن را بداند زیرا که تا فرشته لا نشود واز خویشتن فانی نگردد اهمین است اینکه خامیان و اهل دل در صحبت شان راه وجای داشتند معنی آن را ندارد که از صحبت دیگران وعوام الناس وکسانیکه آرزوی صحبت را داشتند عار داشته باشد چه وی پیوسته در خدمت همهٔ مسلمانان وبدسترس همهٔ ارادتمندان واخلاص کیشان قرار داشت ولی همینکه ضرورت ایجاب می کرد تا باعده ی از اهل دل واهل فضل رازی داشته باشد اینجا بود که به اصطلاح مولوی معنوی عقول جزوی وکسانی را نمی پذیرفت که سرلا شدن
فانی شدن و محو شدن را ندانند.

از اینجا میتوان اغاز تربیهٔ فخر المشائخ هیگانه پسر دانشمند باهوش باادب وباوقار را درک کرد و

وکوره ی را تشخیص کرد که درآتش آن مدهاتن عقول جزوی کلی شدند . اصحاب انانیت همینکه ازین آتش عشق بدر رفته اند و انطرف قرار گرفتند دیگر آن آنانیت به نیستی تبدیل شده بود وبعد از چندی کامل العقل حساب شدند زیرا که درادب گاه ... کامل العقل تربیه یافتند .

هر ترا عقلی است جزوی در نهان
کامل العقلی بجو اندر جهان

مولوی معنوی

این ادبگاه عشق ، این ساحهٔ رموز واسرار عرفان ، این محفل دردمندان که درد دین دارند . تحت سرپرستی کامل العقلی که درمدت کمی ملا بزرگ ها را بمیان آورد خوب معلوم است که باجناب فخر المشائخ مرشد عصرمان چه کرده باشد . اورا هرلحظهٔ نیز نظر داشت واین پسریگانه وارث سجاده ومحراب را از کدام کوره بدرآورده باشد .

نتیجه این تربیه را دید یم شیخ الاسلام به رحمت حق پیوست
واین وارث سجاده و محراب نه تنها اصحاب و با صطلاح
مولوی معنوی ووزراء پدر را حفظ کرد و دلداری نمود
بلکه صد ها تن دیگر عقول حزوی را سوی کامل العقلی
کشاند .
اگر روزی مدرسه ای به نام مبارک پدر (حمیدیه شریفه)
منسوب وافتتاح کرد اگر همان خانقاه و مدرسه
قال وحال شیخ وملا ، کتاب وسجده فاصله را نزدیک ساخت
ودران امثال مولانا عبد المنان رحمته الله علیهم ، شیخ الحدیث
مولوی عبد العزیز ، مولوی فضل قادر مولوی لطف الله
مشهور به میا مولوی صاحب و مولوی محمد امان معروف
به خان مولوی صاحب (رح) را به تدریس گماشت روزی هم روانه
محافل اخلاقی کشیانت گردید وباز هم همان وظیفه را انجام
داد که سالها قبل شیخ الاسلام بدوش اودیگران گذاشته بود
وعبارت بود از تصحیح تلفظ کلمهٔ طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله .
اکنون که از شیخ الاسلام همین خلف الصدق مرشد زمان
فخر المشائخ فرید زمان و وحید دوران مانده ...

درحلقه اولاد اوکه احفاد شیخ الاسلام میشوند ده ها جوان
ومیانه سال درصحنه جهاد ودرمدرسه وخانقاه دیده
میشوند که یقیناً انها تحت نظر معنوی وتربیه باطنی شیخ الاسلام
قرار دارند واین وظیفه مهم سجاده ومحراب سجر و
ارشاد دیر یا زود بدوش آنها گذاشته خواهد
شد دیده شود که انها درین راه عشق وفا و در راه ادای
رسالت تاریخی - در گلزاریکه معدن گلهای نامتناهی ومنبع
سرشار اسرار ومطلع انوار اشراقات وکشف شهود -
دانشها والهامات است چه میکنند .
امارو خوش بینی متیقنیم که همهٔ اولاد واحفاد که در
راس انها حاجی آغا وصوفی جان آغا قرار دارند راه پدر
وجد امجد وقطب افغانستان را دنبال میکنند .
والله هو الموفق وهو الهادی الی سبیل الرشاد .

جمهوری اسلامی پاکستان - پشاور - یوسف آباد انجمن علمی
وادبی قیام اسلامی افغانستان .



نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون

صدق الله العلی العظیم

تگاب

در زاویه شمال شرقی کابل در آفتاب برآمد کاپیسا
در عرض جاده که نجراب را به سروبی وصل میکند
محلیت بنام تگاب که مردم آن از عشیره صافی و پشتو زبان
می باشند مردم مسلمان و پابند شعایر اسلامی، مهمان نواز

جنگجو و شجاعند زبان فارسی را نیز میدانند در ادای وظایف دینی استوار و در عادات قومی موافق با اسلام سخت پا بند اند . مذهب انها حنفی است دستمایهٔ تجارت آنها بیشتر انار بیدانه است . باغهای انها در فصل شگوفه انار و در فصل خزان از شاخه های پر میوهٔ آن دیدنیست

زراعت انها گندم ، جو ، جواری ماش وسایر حبوبات است در تموز هوای آن گرم و در زمستان گاهی برف میبارد و دیرمی پاید کوه های اطراف آن همه بر فگیر است . رود خانه وکار یز مورد استفاده میباشد .

گویا تگاب حیات قسمت سردسیر و گرم سیر کشور ما عقد الواسطه است .

در سابق راه کاروان از تگاب و گردنه (الله سای) و ربا و پیچ) ورشیطان کمک) عبور نموده بر لغمان منتهی می شد پادشاه مغلی بابر هنگام عبورش از این راه کتیبه ئی هم بر سنگی کنده بود .

در تگاب درمیان این مردم شجاع و متدین مسجدی جامعی بود ، نزاری - مدرسه ئی دار الحفاظ و

خانقاهی موجود است. که مردم نماز های جمعه وعید را انجا می خوانند وبیماران خود را برای حصول شفا انجا میبرند واختلافات خویش را انجا فیصله می نمایند ودر آن مدرسه ودار الحفاظ از اطراف کشور شاگردان آمده حفظ قرآن و علوم دینی را درانجا درس میخوانند وهر سال چند طالب العلم از درس فارغ ودستار فضلیت پوشیده به مساکن شان باز میگردند .

در روز مراسم دستار بندی مردم از جا های دور آمده در آن شرکت می جویند .

استادان این مدرسه همه از داخل افغانستان همه مردمی خدا شناس ، متقی وطندوست خوش سیما و متواضع - علمای حقیقی که غرور در دانستن الفاظ - تعصب خشک و نزاعهای قشری درانجا وجود ندارد . عیب میدانند که تحصیل وتدریس علوم دینی را وسیله اغراض مادی وشهرت گردانند بدر وازهٔ حکام نمیروند وبا حکمرانان عادل سر مخالفت ندارند .

مجلس تدریس انها خصوصاً هنگام تفسیر قرآن عظیم

واحادیث نبوی سخت دل انگیز و قابل قدر[روح نواز] است . علوم معقول را تنها برای آمادگی بمباحث دینی تدریس میکند . مثنوی حضرت مولانا جلال الدین بلخی رومی نیز داخل پروگرام درسیست هنگام تدریس حالتی دست میدهد که جز شنیدن گلبانگ اذان محمدی (ص) هیچ آوازی آنهارا بخود آورده نمیتواند . یک مکتب برای درس پسران خورد سال نیز درجوار این مدرسه بنیاد گردیده گویا در همین یک مرکز از درس الفبا تا کتب نهایی فلسفه مانند میبزی حکمة العالین میر زاهد شرح مواقف هیاکل النور - اشارات وشفاء وغیره علوم متداوله درس داده میشود .

مسجد جامع بزرگ درکنار مدرسه واقع است . شبستان آن گنجایش هزار نماز گذار را دارد یک قسمت زمستانیست مسجد زمستانی از گیاه های سبز و خوشبوی عوض فرش است وتا به خانه می باشد ارادتمندان از کوهستان مجاور خار انبار میکنند وزمستان تا به خانه از آن گرم میشود .

صوفیان شبها را بذکر در آن صبح می‌نمایند آواز ذکر
از بیرون مسجد شنیده میشود ، در آن گوشهٔ مسجد
عمارتی است که از خشت خام بسیار ساده و در عین
حال با شکوه و نورانی . در منزل زیرین است این بناء مزار
عارف بزرگواریست که مسجد و مدرسه و خانقاه به
وی منسوب است . بعد از عبور چند پلهٔ زینه از مدخل
بنا اطاق نیمه تاریک و عطر اگین است .

تربت عارف بزرگوار در وسط اطاق قرار یافته .
تربت باریک سپید پوشیده شده که آنرا ارادتمندان
از صحن حرم کعبه مکرمه آورده اند .

عارفی که درین حجرهٔ خاص و خلوتگاه اخلاص بخواب
خوش غنوده و روح پاک آن در جوار رحمت الهی
آسوده موضوع این رسالهٔ ما میباشد .
رحمة الله تعالی علیه —

نام ونسب وتاریخ تولد

در درهٔ شاداب ومرتفع (بدراب) در منزل عارف وارسته وپرهیزگار بنام ملا حضرت نور اخند زاده در سال یکهزارو دوصد وبیست ودو ۱۲۲۲ هجری قمری کودکی متولد گردید نام مبارکش را محمد حمید الله گذاشتند. ملاحضرت نور اخند زاده از خانوادهٔ علم وتصوف وتقوا بود جد ششم وی ملا سید عثمان در راه حفظ دین وصیانت وطن خلعت شهادت یافته وتا اکنون مزار مبارکش در درهٔ دلوی ناب (درتگاب) مشهور وزیارتگاه مردم است.

مردم از اخلاص او را دلوی بابا نامند پدر دلوی بابا از قبیلهٔ (رودبین) از عشیرهٔ صافی میباشد اما مادرش

ازاحفاد رحیا عمر بی نفس) ازسادات عظام میباشد که قبرش درقریه حمکنی پشاور است ،

دورهٔ صباوت اخندزاده حمید الله در دامان تربیت خانواده اش سپری میشد و مبادی درس خود را دراینجا آموخت .

دورهٔ تحصیل

این فرزند برومند همین که قدم بمرحله بلوغ گذاشت بجستجوی علم شد هرجا که نامی از عالم بزرگوار ے شنید درمحضر تدریس حاضر گردید ، درلغمان ،بجراب کوهدامن ، کابل ، میدان ،لوگر ، وردک ،غزنی مطلوبش را سراغ نمود درمیدان ازمحضر علامه عصر ملا رمضان پدر مستغنی شاعر مشهور وطن مستفید گردید ، درغزنی ازخدمات سید روح الله تلمذ نمود.

سرانجام در محضر تدریس بزرگترین مجاهد و دانشمند ملا مشک عالم قوم اندړ با ستفاده از استفاضه پرداخت صحبت این عالم مجاهد حقانی در روی کارگر افتاد و با حوال اسفناک عالم اسلام و علی الخصوص با حوال وطنش ملتفت گردید - دید که سپاه استعمار تا پای کوه هندو کش رسیده و متوجه گردید که اسلام از فرزندان خود چه توقع دارد و درین حال وظیفهٔ ارباب مدارس واصحاب علم چیست ؟؟

مجاهد بزرگوار ملا مشک عالم استعداد شاگرد رشید خود حمید الله را درک نمود وبعد از اتمام دورهٔ تحصیل دستار فضلیت را بر سر مبارکش نهاد وعلاوه بر افادهٔ علوم ظاهری مشعل عرفان را در سینه مبارکش افروخت و اورا به طریقه شاذلیه ودوسه طریقهٔ دیگر ارشاد کرد وشاگرد رشید ارا تمندش را موظف گردانید که با آن شمع فروزان از اندړ به تگاب باز گردد و در آنجا هم به تدریس بپردازد . وهم مردم را به جهاد ترغیب کند .

جناب اخندزاده ملا حمید الله با ارمغان علم و تقوا با بیرق جهاد و مشعل ارشاد و بزادگاه خویش معاودت فرمود .

آوازه فضل و تقوای وی در اطراف و اکناف انتشار یافت طالبان علم و تصوف پروانه وار بدور آن شمع فیض گرد آمدند روزها در جوار مسجد صوفیان در سایهٔ درخت کهن سال مینشست و اوقات شریف را وقف تدریس و تربیه مینمود .

نجم المشایخ

در آن ایام شهرت عارف ربانی و پیشوای روحانی جناب ملا نجم الدین شیلگری در تمام کشور پهن شده بود (شیلگر) محله ایست در ۵۰ میل غرب شهر غزنی چراغی را که هفتصد سال پیش قطب الاقطاب —

غوث الاعظم سید عبدالقادر جیلانی در بغداد افروخته بود این درویش صاحبدل مجاهد عالم در دل کهسار افغانستان از آن اقتباس میکرد وی در افغانستان شیخ طریقت پیشوای روحانی بر آورنده بیرق نهضت اسلام شمرده میشد .

تصادف عجیب :

درین وقت تصادف عجیب اتفاق افتاد - چنانچه در طریق مردان راه حق همیشه - چنین تصادفات اتفاق افتاده وموجب برکات عظیم ونتائج بزرگ گردیده شرح این تصادف چنین است آوازه افتاد که در بعضی مسائل جزئیه شرعیه میان مدرس تگاب وعارف بزرگوار نجم الدین اختلاف پدید آمده - شاید مردمی هم این اختلافات را دامن میزدند رفته رفته سخنان کوچک بزرگ شد و کار به بحث ومناظره کشید حضرت عارف بزرگوار ملا نجم الدین درقریهٔ داودزئی کوهدامن تشریف

داشتند. جناب مدرس تکاپوی بحث عارفانه را گوهدامنت شدند چندتن از طلبه با همت معتبره استاد جوان خود را بدرقه کردند. مردم منتظر بودند مدرس استاد که شهرت فضلش همه جا رسیده و نزد چندین استاد محقق استفاده نموده وکارش با شیخ سجاده نشین خانقاه بکجا خواهد کشید؟

غافل ازانکه استاد ازل حکمتی درین کار نهاده و وقت آن فرا رسیده که کارکنان قضا فرزندی را بکنار پدرش بازنشانند. فرزند خرمن انباشتهٔ دانش را به نفس آتشین پدر معنوی ارمغان کنند. قطره بدریا بپیوندد و دریا گردد.

گویند: درهمان مجلس اول دونگاه مبادله گردید غبار نزاع برخاست آفتاب عشق تابیدن گرفت بجای نزاع لفظی حدیث دل درمیان آمد مدرس بالغ نظر تکاب پروانه وار درانوار شمع تجلی عارف بزرگوار نجم الدین مستغرق شد رازهای نهفته را بر ملا کردند خطواتی را که درعرض راه باندیشهٔ محقق

جوان خطور نموده بود .

واحدی جز خداوند ج، بر آن اگاه نبود آن پیر روشن‌ضمیر یک یک به وی اظهار کرد محقق تگاب که در انتظار چنین مطلع فیض بود بلا درنگ در جرگه مریدان مخلص درآمد و مورد عنایات خاص قرار گرفت .

پیر بزرگوار طریقهٔ مبارکه قادریه را به وی تلقین کرد . استعداد مرید وجاذبهٔ مراد راه را آسان گردانید - در اندک وقت اجازهٔ ارشاد به محقق تگاب داده شد - پس از مدتی اقتباس از آن مشرق فیض . رهرو سالک رهبر منتهی گردیده باذن مرشد رهسپار تگاب شد .

گویا این سفر بجای متاع استدلال و جر و بحث لفظی متاع عشق را با خود آورد و با فروغ عرفان و مشهور باز گشت . دو باره در قریهٔ صوفیان تگاب مقیم شد مسجد جامع آن مرکز استفاده ارباب علم و سلوک گردید - عارف محقق تدریس علوم دینی ارشاد مردم و تربیه . ملا ارادت مندان

آغاز کرد - بعد از آن تکاب هم ملجای اهل علم و
هم مرجع ارباب سلوک بود .
مدتی نگذشت که آفتاب اهل فیض ملا نجم الدین (رح)
در تکاب تشریف آورده قریهٔ صوفیات مطلع العذیت و
مجمع البحرین گردید .
پیر بزرگوار اراده فرمود که مسجد جامع و بزرگ
در آنجا تاسیس گردد .
پیر بزرگوار در مرکز تکاب زمین خاره و
بی آب را با عصایش خط نمود و طرح تعمیر مسجد جامع
را گذاشت چون در آنجا چوب نبود با محقق تکاب
بدره اسپین رفت مردم با کمال اخلاص وافتخار چوب
ضرورت را از جنگل های کوهی بریده بمسجد رساندند
در یک سال تعمیر بپایان رسید و به یمن دعای
... ایشان آب پدید آمد و حوالی مسجد خرم
وشاداب گردید .
محقق تکاب در سال ۱۲۷۸ ق بجوار مسجد اقامت نمود
در آن هنگام پنجاه و شش سال عمر داشت .

پنجشیر

حضرت نجم المشایخ بمقر خود باز گشت و به محقق تگاب توصیه نمود تا مردم پنجشیر را مورد توجه و عنایت قرار دهد . واز صداقت وشجاعت آنها در خدمت دین محمدی (ص) بهره بردار شود وطریقه شریفه قادریه را در آنجا ترویج کند . محقق تگاب در سال ۱۲۸۰ به پنجشیر عزیمت و قریه (ملاسپه) را محل اقامت قرار داد . محقق تگاب میگفت : شیخ بزرگوار من در پنجشیر اسراری مشاهده کرده بود که من از ذکر آن خود داری میکنم .

عادت خلفای قادریه آن بود که به مسجد اقامت

میکردند واز آن مرکز حقیقت به تبلیغ وارشادی پرداختند.
مردم پنجشیر که مردم زود باور نبودند کم کم به
خدمت شناختند تاثیر صحبت محقق تگاب موثر افتاد
ومردم رفته رفته ازان تمتع ها بر داشتند و در
سرتاسر پنجشیر نور بیداری درخشیدن گرفت (نوری
که در جهاد اخیر قندیل مزار شهدای آنجا شد)

زندان

شهپر زاغ و زغن درخور صید و قید نیست
این کرامت همسفر شهباز و شاهین کرده اند

هنوز محقق تگاب در پنجشیر اقامت داشت که تحریکات دولت
برتانیه در سرزمین مسلمانان یعنی در سرحدات شرقی افغانستان

آغاز شد مأمورین خفیه وافسران فعال خود را در آن منطقه افزود. سران منطقه از ملاحظه این حال بجناب ملا نجم الدین (رح) که شهرت آفاقی داشت پیغام فرستادند وخواهش کردند هرچه زودتر تشریف آورده اختلافات قبایل را که استعمار سبب شده رفع کنند ومردم را بجهاد آماده سازند.

جناب ایشان که از آغاز در انتظار چنین روزی بودند در داخل افغانستان مردم را بجهاد تشویق کردند نمایندهٔ دولت برتانیه فشار آورد. امیر عبدالرحمن خان شیخ بزرگوار را به کابل احضار وتحت مراقبت شدید قرار داد.

اما جناب شان بیک اقدام نهایت شگفت آور با وجود مراقبت دولت ازکابل فرار وخود را به منطقه سرحد رساندند. قبایل مهمند وچمرکند مرکز نهضت قرار یافت مردم به برکت تبلیغ وارشاد ایشان باهم متفق شدند وبه جهاد آغاز کردند.

این مسله در داخل افغانستان نیز سرایت نمود ودولت

برتانیه فشار آورد وحکومت کابل مشایخ قادریه راکه
به منطقه سرحد بازو اسلحه میفرستادند گرفتار نمود.
رهبران آن ها عبارت بودند از :

عارف محقق تگاب رحمة الله علیه .
حضرت مجددی مشهور به حضرت صاحب بت خاک .
ملا بزرگ صاحب تگابی .
جناب شیخ محمود عراقی .
شیخ پیروانی .
ملا لقمان کته وازی .
ملا احمد زرهتی .
ملا مرید زرهتی .
اخندزاده عبد الرحیم شلگری .
اخندزاده ابوبکر
ملا صاحب سرآسیاب کابل و چندین علماء وبزرگان دیگر .
آخرین شخصی که درین زمره به زندان رفت سیدحضرت
شاه مشهور به پادشاه صاحب تیگوی بود که در نسب

از اولاد شیخ عبدالقادر محسوب میشد و هم شیخ سلسله قادریه بود.

هریک از آنها در سخت ترین زندان کابل محبوس شدند باوجود انکه رابطه شان با بیرون اکیداً ممنوع بود از زندان نامه های شانرا به نجم المشایخ میرساندند. نه سال کامل در زندان بسر بردند. و به هیچکس توسل نکردند — بند برپا و زنجیر بر گردن درگوشه زندان بمباحث علمی واذکار و اوراد خود مشغول بودند.

تنها اندوه شان این بود که چرا در جهاد شامل نیستند واز خدمت پیر کامل خود محرومند با وجود انکه روزها و شبها گرسنه بسر می بردند. اگر ارادتمندی بهزار مشکل ارمغانی در زندان میفرستاد آنرا مسترد میکردند وتوصیه مینمودند که به میدان جهاد بفرستند.. امیر عبدالرحمن خان رخت از جهان بست و پسرش امیرحبیب الله خان به تخت نشست وی قبل از انکه جنازه پدرش را از قصر باغ بالا به قصر بوستانسرا انتقال دهد امر رهایی آن مجاهدان بزرگوار را صادر کرد و از آنها خواهش کرد

که به پدرش دعا کنند . آنها گفتند ما مجبوریت پدر شما را میدانیم و هیچ شکایتی نداریم .

میگویند بمجرد برآمدن از زندان قبل از انکه از احوال عایله و فرزندان خویش جویا شوند از سلامت نجم المشایخ واخبار جهاد پرسیدند .

سفر عشق

عارف تگاب قبل از رفتن به تگاب یکسره عزیمت نمود که خود را بخدمت پیر بزرگوار نجم المشائخ ودر صف جهاد برساند باوجود رنج نه ساله در زندان وسرمای شدید از راه سروبی عازم باجور شد .

عارف زندان کشیده ومحنت دیده پوستین و - پوستین چه ساخت غزنی ومقداری انار بیدانه باخود برداشت که بآستان پیر ارمغان نماید .

سفر رفته رفته بپایان رسید هرقدر منزل مقصود

نزدیک تر میشد آتش شوق نیز تیزتر میگردید .

میگویند روزی که عارف تگاب به باجور میرسید نجم المشایخ برای وضو از مسجد برآمده دیده براه دوخته بود و بیکی از ارادتمندان موسوم به عبد الباقی گفته بود . هوا سرد شده منتظر پوستین می باشم .

هنگامی عارف تگاب به مسجد رسید که سجده اخیر بود و در معراج مؤمن یعنی سجده اشتراک ورزید .

بعد از ادعای نماز همین که نظر پیر صاحبدل به سیمای مرید بجوبش افتاد با تبسمی ملیح مصافحه کرد تبسمی که هزار معنی داشت .

انگاه نجم المشایخ گفت آن پوستین وآنار کجاست؟ حاضران متعجب شدند . پیر بزرگوار وسالار مجاهدان که تحت استعمار از آن میلرزید . پوستین عارف درویش تگاب را پوشیده انگاه چنین گفت :

چون این فرزند معنوی ما پس از چندین سال زندان روی اهل وعیال خود را ندیده بدیدن من آمده است من دعا میکنم و شما آمین بگوئید .

درحالیکه قطرات اشك از محاسن مبارك میریخت این کلمات را بزبان راندند .

خدایا قندیل اسلام را خاموش مکن !

خدایا وطن ما را از شر کافران نگهدار ! با این فرزند معنوی ما در مقامات باطنی وظاهری توفیق بخشای ! خانقاه اورا منبع فیض گردان در انار تگاب لذت وبرکت نصیب کن !

روزی چند عارف تگاب در باجور ماند پس از آن مامور شد که به تگاب باز گردد و بطریقه نقشبندی چشتی - سهروردی نیز ماذون گردید .

عارف تگاب هنگام وداع از پیر بزرگوار خواهش نمودند که با فغانستان باز گردند زیرا امیر حبیب الله خان نو به تخت سلطنت جلوس نموده وبه ارشاد و دعای شما نیازمند است .

نجم المشایخ خواهش وی را قبول کرده بیعت خود را فرستادند وخود نیز چندے بعد تر عازم کابل شدند.

طریقت

نجم المشایخ با وجود کمال معرفت وتقوی واحتوا بر فروع واصول ثقافت اسلامی تا اخر عمر تجرید اختیار کرد همیشه روزه میداشت وشام با سبزی های کوهی وشیر بز افطار مینمود - دو ثنا بز شیری داشت که با ید در صحرای لا مالک میچریدند چون آنها را به صحرا میبردند از ترس انکه بمزارع مردم دهان نزنند پوز آنها را میبستند .

نجم المشائخ مستقیماً مرید جناب شیخ بزرگوار عبدالغفور سوات بود که وی از قوم صافی و مشاهیر مشایخ و شرح احوالش در تذکره های اردو و پشتو وفارسی در پاکستان طبع شده وفرزندانش در سوات شهرت

واحترام دارند .

نجم المشایخ در افغانستان شهرت آفتابی داشت و طرف احترام و اعتقاد زاید الوصف مردم بود در اثر اعتماد و اعتقاد مردم توانست دوازده سال متوالی با دولت برتانیه در سرحدات آزاد جهاد نماید .

و چنانکه مذکور شد در آغاز سلطنت امیر حبیب الله خان بکابل آمد امیر کمال احترام و اعزاز را درباره وی مرعی میداشت حتی یک قسمت از اراضی دولت را که بصدها جریب بالغ میشد در لغمان به وی بخشید ولی همت والای نجم المشایخ همه را مسترد کرد .

نجم المشایخ در کابل در مسجد تنورسازی اقامت داشت ـ هجوم زایرین بدان حد بود که کوچه ها از مزاحمت مردم مسدود میشد و پلیس آن وقت مردم را متفرق مینمود .

نجم المشایخ بعد از اقامت اندک در کابل و چند روز در لغمان ناکهان به ننگرهار رفت و در خرابه های تاریخی قریه (هده) نزدیک شهر جلال آباد اقامت ورزید و در همان جا بود تا بدولت و مال نا پذیر گردید .

مزار مبارک شان در جوار مسجد جامع هده زیارتگاه خاص و عام است .

شجرهٔ طریقت :

نجم المشایخ در طریقهٔ قادریه به چهار سلسله بحضرت سیدنا شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه منتهی میشود :

۱ : ملا نجم الدین (نجم المشایخ) به مولانا عبد الغفور سوات به مولانا محمد شعیب به مولینا حافظ محمد ولی به مولانا محمد صدیق به مولینا محمد شاه به مولینا محمد نعیم کاموی به مولینا یوسف مؤمن زی به مولینا بها درکوالی به شیخ محمد آدم بنوری بحضرت شیخ بزرگوار امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی کابلی رحمة الله علیه .

۲ : تا مولنا محمد صدیق به سلسله فوق از مولینا محمد صدیق به شیخ مؤمن گگری به مولینا شیخ شهباز به شیخ حبیب پشاوری به آدم بنوری بحضرت مجدد .

۳ : از مولینا محمد صدیق به جنید پشاوری به سید معصوم به مولینا حاجی سید به شیخ غیاث الدین .

٤ : ازجنید پشاوری به . احمد ملتانی به شاه عالم دهلوی بشاه منور .

سلسلهٔ شیخ احمد امام ربانی به غوث الاعظم :

امام ربانی به شاه سکندرکتبلی به شاه کمال به خواجه فضیل به سید گدا به شمس العارف ابوالحسن به سیدگدا رحمن به شمس الدین صحرایی به سید عقیل بهاء الدین به شیخ شرف الدین عبد الرزاق به حضرت غوث الاعظم (رض) .

سلسلهٔ شیخ غیاث الدین به غوث الاعظم (رض)

به عبد الرزاق به رکن الدین به سید حسان به سید محمد یسین به شیخ جلال به بهاوالدین به سید جلال ثانی به شیخ عبد الله به سید احمد به سید حسان ثانی به غوث الاعظم .

سلسله شاه عالم دهلوی

شاه عالم به شاه منور به شاه دوله به غوث الاعظم رضی الله عنه ببیاد باید داشت که این اسماء از رساله سلاسل از بعه مطبوعهٔ کابل نقل شده ومعلوم است چند تن از قلم افتاده .

سلسلهٔ طریقه قادریه بالاتر از حضرت غوث الاعظم (رض)

سید عبد القادر جیلانی از شیخ ابو سعید مبارک بن علی مخزومی از ابی الحسن علی بن احمد بن یوسف هکاری کردی از شیخ ابی الفرج بن عبد الله طرطوسی از شیخ ابی الفضل عبد الواحد بن عبد العزیز بن حارث تمیمی از شیخ ابوبکر محمد شبلی از شیخ ابوالقاسم بن محمد جنید قواریری از شیخ ابوالحسن سری بن مفلس سقطی از شیخ ابو المحفوظ معروف بن فیروز الکرخی از شیخ داود طائی از شیخ حبیب عجمی از شیخ حسن بصری از زوج البتول داماد الرسول علی بن طالب کرم الله وجهه -

(نقل از کتاب قطب الارشاد)

اذکار و آداب طریقهٔ قادریه :

بنای ذکر درین طریقه به جهر است مگر در هنگام مراقبه ـ میا نقیر الله شکارپوری در کتاب قطب‌الارشاد گفته این طایفه علیه را به تجربه معلوم شده که ذکر جهر خطرات را دفع و باطن مرید را روشن میگرداند حتی در دیگر طریقه ها نیز چون مبتد یا نرا گرفتار غفلت مید یدند اول ذکر جهر تلقین میکردند .

قدمای طریقهٔ نقشبند یه چنین بودند . تا نوبت به خواجه بهاؤالدین نقشبند رسید و وی یاران خود را به ذکر خفیه موظف گردانید وا ز نگاه شریعت اسلام هیچ ما نعتی در ذکر جهر نیست .

اذکار قادریه در مریدان نجم المشایخ رح چنین

رواج دارد .

(۱) ذکر لاالاالله هزار بار باین ترتیب که حرف (لا) را از قلب شروع نموده بشانه راست میرسانند واز آنجا کلمهٔ (اله) را آغاز وبشانه چپ فرومیآرند و کلمهٔ (الاالله) را بشدت در قلب ضرب میکنند . ودرهر صد بار یک بار (محمد رسول الله) میگویند این ذکر را ذکر نفی واثبات وذکر ناسوتی نامند .

ذاکر باید متوجه به قبله نشیند وعصب کیماس را که زیر زانوی چپ است با انگشت بزرگ پای راست سخت محکم بگیرد تا در قلب حرارت پیدا شود وانگشتان هر دو دست را در وقت ذکر گشاده برسر زانو گذارد چنانکه از آن شکل (الله) ظاهر شود .

مریدان نجم المشایخ بعد از تمام نماز شام بذکر میپردازند .

(۲) ذکر (الاالله) اول بار (لا اله الا الله) میگویند سپس هزار بار (الاالله) را مکرر میکنند ودر اخیر هر صدم محمد رسول الله گفته میشود .

این ذکر را ذکر اثبات ملکوتی گویند .

اگر برخی اعتراض کنند که ذکر استثنا بدون ذکر مستثنی منه درست نیست جواب میدهند که برای تاکید درست میباشد .

(۳) ذکر (الله) هزار بار این اسم مبارک را با تفخیم و اظهار حرف (ها) مکرر کنند و در آخر متصل اللهُ اللهُ اللهُ گویند و این را ذکر جبروتی نامند و در وقت ذکر کلمهٔ (اللهُ) باید یکی از صفات هفتگانه الهی را در خاطر ملحوظ دارند .

هفت صفت عبارت است از : حیوٰة - علم - قدرت اراده - سمع - بصر - کلام .

(٤) ذکر (هُو) با سکون واو - و مدِّ کوتاه) هزار بار این کلمه را تکرار کنند و آنرا ذکر لاهوتی نامند .

(٥) ذکر (الله هُو) هزار بار تکرار کنند و آنرا ذکر عروجی نامند .

(٦) ذکر (هوالله) هزار بار تکرار کنند و آنرا نزولی نامند .

(۷) ذکر (اَنْتَ اَلْهادِیْ اَنْتَ اَلْحَقُّ لَیْسَ اَلْهادِیْ اِلّا هُوَ) هفتاد بار تکرار کنند وآنرا (عجز وزاری) نامند

(۸) ذکر درود بر پیغمبر اسلام صلی الله علیه وسلم (اللهم صل علی سیدنا محمدٍ ... وعلی ال سیدنا محمد بعدد کل معلوم لک.

(۹) ذکر استغفار بعد از هر دو نماز اول بامداد از صد الی هزار بار تکرار کنند (استغفر الله الذی لا اله هو الحی القیوم واتوب الیه)

(۱۰) ذکر خفیه ومراقبه. پس از نماز عصر وفجر چشم ها را بپوشند زبان را بکام ولب را به لب چسپانند ونفس را حبس کنند و الله را در قلب تصور نمایند در حال اضطرار نفس را از دماغ کشیده وسر از نو آغاز نمایند حداقل دوام مراقبه باید بقدر چار رکعت نماز باشد.

اذکار طریقهٔ نقشبندیه :

سلسلهٔ نجم المشایخ بدو واسطه یعنی از دو راه بامام ربانی میرسد :

۱ : نجم المشایخ به مولنا عبدالغفور سوات به مولینا محمد شعیب به حافظ محمد ولی به محمد صدیق به محمد شاه سدوی به محمد نعیم به شیخ ماموی یوسف زئی به شیخ بهادر کوانی به سید آدم بنوری به امام ربانی .

۲ : محمد صدیق به شیخ مومن گگری به شیخ شهباز به شیخ حبیب پشاوری به شیخ فرید الدین به دستابم بنوری به امام ربانی .

پیروان سلسله نجم المشایخ عقیدهٔ دارند که طریقه نقشبندیه از چار راه بحضرت ختمی مرتبت میرسد . دو راه از طریق ابوبکر صدیق رض و دو راه از طریق علی بن

ابی طالب رضی الله عنهم علاوه برچار راه فوق الذکر مبیک راهٔ دیگر بصورت ذکر اویسی نیز اشاره می کنند .

اذکار طریقهٔ نقشبندیه

(۱) لطیفه قلب – زبان بکام چسپانده ولب به لب پیوسته چشم پوشیده ونفس حبس میشود بخیال لفظ مبارک (الله) به قلب صنوبری آورده میشود واین معنی ملحوظ خاطر میباشد الله مطلوب من – الله مشاهد من – الله در هر حال با من است .

(۲) لطیفه روح ذکر آن مانند لطیفه قلب است .

(۳) لطیفه نفس نام مبارك الله در موضع لطیفه نفس – ملحوظ میگردد ونفس از صفات جباری و قهاری خدا ترسانده میشود .

(٤) لطیفه سر مانند ذکر قلب خیال مبارک الله در موضع سر ملحوظ میشود .

(۵) لطیفه مصفی مانند فوق لفظ الله در موضع آن ملحوظ می گردد.

(۶) لطیفه خفی مثل گذشته در موضع لطیفه خفی.

(۷) لطیفهٔ اخفیٰ مثل گذشته در موضع آن که بعداً مذکور میشود.

(۸) خیال لفظ مبارک (الله) از لطیفه نفس آغاز میگردد از آنجا بقلب از قلب بسر وان سر به روح از روح به مصفی وان مصفی بخفی و با خفی منتهی میگردد.

(۹) خیال لفظ مبارک الله از فرق سر آغاز و به تمام اعضاء بغیر عورت مخصوصه تا انگشت بزرگ منتهی میشود. ومعکوساً این عمل تکرار میابد.

(۱۰) ذکر (لا اله الا الله) میباشد باین ترتیب که حرف (لا) با حبس نفس از لطیفه نفس آغاز و به سر برده از آنجا به مصفی وخفی واخفی رسانده میشود کلمه (اله) از اخفی بشانهٔ راست وکلمه (الا الله) بروح وسر و قلب منتهی میشود.

هر مریدیکه بتواند نفی واثبات را با سکوت

و وقار و مدّ و شدّ در یک نَفَس ببیست و پنج بار تکرار کند منتهی شمرده میشود .

بعد از ذکر نفی و اثبات باید لا معبود الا الله لا مقصود الا الله لا مطلوب الا الله - لا موجود الا الله را چند بار بزبان گوید .

بحث لطایف

در طریقه نقشبندیه پنج لطیفه است بنام لطایف خمسه که هر یک نام و مقام خاص دارد .

باید دانست که نزد این طایفه علیه در انسان ده لطیفه بودیعه نهاده شده —

پنج از عالم امر و پنج از عالم خلق - آن پنج عالم امر عبارتست از قلب ، روح - سر - خفی - اخفی — و آن پنج عالم خلق نفس است و عناصر چار گانه .

در این که این لطایف امور اعتباری برای نفس ناطقه میباشد ویا حقیقت جداگانه میباشد صوفیه اختلاف دارند.

اما هر یک از لطیفه ها بیکی از اعضاء بدن ارتباط دارد.

مقام لطیفهٔ قلب - تحت پستان چپ است - قلب صنوبری آشیان قلب حقیقی میباشد و قلب حقیقی حقیقت جامعه است واز عالم امر است - سالک باید درین لطیفه لفظ مبارک الله ؑ را بطریق حضور در خاطر بگذراند ونفس را حبس کند وذات بیچون وچگونه را بخواهد وچندان بذکر (الله) مداومت کند که ملکهٔ حضور قلبی حاصل گردد - فایدهٔ این لطیفه آنست که سالک در یاد الهی فانی میشود وچون بفنای قلبی مشرف شود درحلقهٔ اولیاے خداوند (ج) داخل گردد - درین حال سالک را مسلوب الحال نامند نور این لطیفه زرد است وزیر قدم آدم علیه السلام است ازین جاست که سالک آن را آدمی المشرب نیز خوانند.

مقام لطیفه روح زیر پستان راست است وچنانچه
درلطیفه اول ذکر شد سالک باید دربن چندان ذکر
کند که صفت روح بدست آید - نور این لطیفه سرخ
است وزیر قدم ابراهیم علیه السلام وسالک آنرا ابراهیم
المشرب خوانند .

مقام لطیفه سر - مقام آن میان سینه وبالای
قلب است سالک باید چندان ذکر کند که تاثیرات -
آلهیه دروی منکشف گردد نوراین لطیفه سفید وزیر
قدم موسی علیه السلام سالک آن موسوی المشرب -
خوانده میشود .

مقام لطیفه خفی - مقام آن میان روح وسینه
است باید بطریقی که درلطیفهٔ قلبی گفته شد بذکر
مداومت شود - نوراین لطیفه سیاه - وزیر قدم
عیسی علیه السلام وسالک آن عیسوی المشرب نامیده
شود .

مقام لطیفه اخفی - مقام آن در وسط سینه
است بطریق متذکره باید بذکر مداومت شود.

این زیبا ترین لطایف است در قرب حضرت الهی-نوراین لطیفه سبز است . نوراین لطیفه سبز و زیر قدم رحمت عالمیان سردار انبیاء محمد مصطفی و احمد مجتبی است صلی الله علیه و سلم سالک آنرا محمدی المشرب نامند .

کلمات قدسیه نقشبندیان

درین طریقه یازده مصطلح است که برخی دلالت باشغال دارد ولبعضی دلالت بر شرایط تأثیر .

آن کلمات اینست :

هوش در دم - نظر بر قدم - سفر در وطن
خلوت در انجمن - یاد کرد بازگشت - نگهداشت
یاد داشت - گویند مصطلحات هشتگانه مذکور منسوب

است بخواجه عبدالخالق غجدوانی (رح) و سه مصطلح ذیل را
خواجه بهاءالدین نقشبند بخاری برآن افزوده:
وقوف زمانی - وقوف عددی - وقوف قلبی.

طریقهٔ چشتیه

سلسلهٔ مشایخ این طریقه از حضرت عارف تکاب تا حضرت
امام ربانی همانست که در طریقه نقشبندیه گفزارش یافتند
بالاتر از آن را چنین ثبت کرده اند.
امام ربانی - شیخ عبدالاحد - شیخ عبدالقدوس
شیخ عارف خواجه عبدالحق - سید جلال پانی پتی - شیخ
علاءالدین - نظام الدین اولیاء - شیخ فرید الدین
شکرگنج - قطب الدین بختیار کاکی خواجه معین الدین
سجزی - حاجی شریف زندانی - خواجه مودود
چشتی - ممشاد دینوری - ابو هبیره بصری - ابوحنیفه

مرغشی - ابراهیم ادهم - فضیل عیاض - عبدالواحد زید حسن بصری - سیدنا علی بن ابی طالب کرم الله وجهه

اذکار طریقه چشتیه

اول: ذکر جلی (نفی و اثبات) لا اله الا الله - لا را ۱. از پستان چپ برآورده الا را بشانهٔ راست تمام میکند و از آنجا بدون تنفس بر میگرداند و الله را به پستان چپ میرسانند و در آنجا نفس را خارج میسازد این ذکر را ناسوت نامند سبیلش را شریعت محلش را هوا - درجاتش عالم شهادت و مرتبه اش نفس خوانند.

دوم: ذکر قلبی الله، گاهی لفظ مبارک الله را در بر آمدن و فرو رفتن نفس نگهدارند و گاهی در یک نفس حبس کنند این ذکر را محارسه

وجهاد اکبر نامند.

آنقدر که حرارت اسم الله سرتا سر بدن را فرا میگیرد و خود بخود در سینه آواز ذکر جاری میشود گاهی مانند صدای ابریشم وگاهی مانند صدای کبوتر وگاهی شبیه آواز ماکیان - مقام این ذکر در پستان چپ است وآنرا ملکوت نامند سبیلش طریقه است ومحلش صفا و درجاتش عالم مثال ومرتبه اش دل -

سوم : کلمه الله (ج) را بر زبان میدرا نند گاهی جلی وگاهی خفی - تا دل به خفی آرام یا بد این ذکر را ذکر جبروت نامند - سبیلش حقیقت محلش لامکان درجه اش واحد مرتبه اش روح میبا شد.

چهارم : ذکر سری - مکانش میان سینه - مقامش لاهوت - سبیلش معرفت محلش لامکان درجه اش وحدت مرتبه اش نور میبا شد.

پنجم : ذکر - مکانش منتهای ناصیه - مقامش قرب حق

سبیلش توحید   محلش وراء الوراء - درجه اش احدیث
مرتبه اش ذات - این پنج ذکر را باین نام ها
نیز نامیده اند .
واجب الوجود - ممکن الوجود - ممتنع الوجود -
عارف الوجود - واحد الوجود

ششم : مراقبه - که خداوند را همیشه بخود نزدیک دانند
آیه کریمهٔ (وفی انفسکم افلا تبصرون) عین
مراقبه است باید به قرب پروردگار عالم توجه
تام علی الدوام دارند ویک لحظه از آن غافل
نباشند مقام آن عالم وصلی است وصاحب آنرا
عالم وصلی نامند .

هفتم : درود شریف باین الفاظ اللهم صلی علی سیدنا
محمد واله عدد حسن جماله

طریقه سهروردیه

این طریقه از جناب نجم المشایخ به دو واسطه یعنی از دو راه به شیخ شهاب الدین عمر سهروردی میرسد .

الف : نجم المشایخ - شیخ سوات رح، -محمد شعیب رح، حافظ محمد ولی رح، محمد صدیق رح، محمد شاه سدولی رح، محمد نعیم کاموی رح، شیخ ماموه یوسف زی رح، شیخ بها درکوانی - سید آدم بنوری - امام ربانی شیخ عبد الاحد شیخ رکن الدین گنگوی شیخ عبد القدوس - شیخ محمد درویش - شیخ هدیه بهرائچی - شیخ سید اجمل - مخدوم جهانیان سید جلال الدین بخاری اوچی - رکن ابوالفتح

ملتان - صدرالدین عارف سنجان - بهاء الدین ذکریا
ملتانی
بعدان امام ربانی شیخ عبدالاحد-خواجه عطاالله
سالاروی-قطب الدین مهاجری - نظام الدین مهاجری
سید محی الدین بجهول گیلانی - سید جلال حسنی حسینی
رکن الدین ابوبکر قریشی - بهاءالدین ذکریا ملتانی
شیخ شهاب الدین سهروردی - ضیاء الدین ابوالنجیب
سهروردی - قطب الدین ابوعمر سهروردی
شیخ محمد عبدالله الحروف - شیخ احمد علوی
خواجه علی ممشاد دینوری جنید بغدادی - سری
سقطی معروف کرخی - داود طایی - حبیب عجمی
بصری امیرالمومنین وامام المتقین علی بن ابی طالب کرم
الله وجهه.

اذکار طریقه سهروردیه

۱: ذکر نفی واثبات (لااله الا الله) (لا) از زانوی چپ

به کتف راست واز آنجا بزانوی راست فرو آورده به کتف
راست بالا برده میشود از آنجا به پستان چپ وزانوی
چپ فرود آورده میشود واین را چار ضرب گویند
وهاء اله را بشانه راست برساند الّا را از کتف
راست آغاز کند والله را برابر پستان چپ آرد
وهاء الله را بزانو چپ تمام کند وآنرا چندین
بار مکرر نماید تا باین طریقه آرام گیرد . باید
دانست که چون لا را از زانوی چپ شروع و
بکتف راست میرساند درآن وقت نفس ووسوسه
شیطان را نفی کند وچون لا را بزانوی راست
فرو میبرد ما سوای خدا (ج) وهردو جهان را
نفی نماید وچون کلمه الله را آغاز می نماید ثبوت
اورا بثبوت سازد .

: اسم ذات یعنی (الله) را سه هزار بار بزبان
گوید واگر بعد از هر نماز این کار را کند آشنایان
اورا ذاکرا کبر نام گذارند بشرطی که به پانزده
هزار بار برسد .

واضح باد ! که خواجگان سهروردیه وچشتیه هفت شغل به هفت عضو تن خاکی انسان سپرده اند و این هفت شغل را به هفت شکل حرف آورده اند باین ترتیب :

ی - ه - و - ن - م - ل - ک

ی : را بجای قدم نهاده اند دعوت آن اینست : ثبّت اقدامنا بالشریعة یا الله - یعنی ثابت دار قدم ما را به شریعت ای خدا .

ه : وآنرا بجاے زانو نهاده اند دعوت آن این است هرب جلسنا یا الله (۱) یعنی زانوی مرا درین مقام نشسته دار تا جن به عبادت تو برخیزم .

و : صورت (واو) را در ناف نهاده دعوت آن : واحفظ نفسنا یا الله یعنی نفسهای ما را بذکر خود دار که بے یاد تو نزند ای خدا !

---

(۱) در اصل چنین بود

ن : جای آن سینه و دعوتش این است (انعمنا فی نعمتك بالحق یا الله) .
یعنی ای خدا به سینهٔ ما نعمت حقانی ونوارف ارزانی دار !
م : جاے آن حلقوم و دعوتش اینست متّرح الحلق یا الله یعنی ای خداحلق ما را الطاف بخشایش کن تا بشوق یاد تو باشد .
ل : جاے آن پیشانی ودعوت این است یقیناً نور کرفی جبهتنا یا الله یعنی خدایا به پیشانی ما نور ذکر القاکن تا بدان نور عالم باطن را مشاهده کنم .
ک : جای آن دماغ است و دعوت آن تجلّی مشامنا یا الله .
خدایا در دماغ ما بوی خوش ذکرت برانگیزان که آن بوی محبت است تا ازان بوی مست شوم وازاین جهان جسمانی رهایی یابم و به طریق توآییم .
مشایخ کبار فرموده اند هرکه این هفت شغل را نداند مشیخت را نشاید .

دو ذکر دیگر نیز درین اذکار افزوده اند .

نخست مراقبه دوم درود شریف کیفیت مراقبه در طریقه چشتیه ذکر شد . درود شریف باین الفاظ است.

اللهم صلی علی سیدنا محمد وعلی ال سیدنا محمد کما صلیت علی سیدنا ابراهیم وعلی ال سیدنا ابراهیم فی العلمین انک حمید مجید .

مقام علمی و روحانی

حضرت پیشوای روحانی به سنت سلف صالحین و اولیای الهی
اول مدارج علوم رسمی را بپایه تکمیل رسانیدند و در انواع
علوم عقلیه و نقلیه وحتی علوم غیر متداوله تبحر کافی
بدست آوردند چنانچه گفتیم ایام جوانی و نیروی زندگانی
را درین راه صرف نموده وپس ازان بسلوک طریقت و طریق
تصوف گرائید ند از قال بحال شدند واز علوم ظاهری
به علوم باطنی راه بردند وکلید گنجینه معنوی و اسرار
معرفت را بدست آوردند و به توفیق الهی در هر دوام
رسیدند. آنجا که شایسته بود وهزاران تن ازمردم
تشفته وار درجرگه ارادتمندان شان داخل گردیدند
وبه فیض بتربیت معنوی وتعلیم ظاهری ایشان بفضائل

باطنی وصوری واصل شدند احصای مریدان از اقتدار خامه وبیان بلند است سلسله طریقه درتمام نقاط کشورها و در خارج از وطن حتی در هند وستان در پاکستان درماوراالنهر وعربستان اشاعه یافت شاگردان ایشان درعلوم ظاهری نیز بیش از هزار نفر است که یک قسمت در محضر شریف ایشان دستار فضلیت پوشیده و اجازه تدریس یافته اند حضرت پیشوای بزرگوار ما درسالهای پایان زندگانی از تدریس دست برداشتند وبیشتر اوقات شریف در تربیه ارتمندان در حال استغراق وخلوة صرف میشد گاهی چنان مستغرق اسرار الهی میبودند که روز ها سکوت اختیار میفرمودند ودراخال هیچکس را مجال آن نبود که از هیبت وجلال آن جمال فرخنده ونورانی تیز نگاه کند وگاهی که از آن حال باز می آمدند با تبسم جان بخش ولطیف با مردم صحبت میکردند هیچ وقت در آن مجالس قدس جز بحث تصوف وعلوم شرعیه نبود وحتی تا آخر عمر تا جای که امکان داشت بدریس تفسیر و حدیث وتجوید می پرداختند واگر بالفرض مسائل غامضه

درمیان علما اتفاق می افتاد که ادراک آن عاجز
میشدند درمسئله علوم به حضرت ایشان مراجعه میکردند
وآنگاه آن دریای علم بجوش می‌آمد وچنان با ستدلال
وشرح وبسط سخن میراندندکه موجب قناعت واعجاب
شنوندگان میشد آهسته سخن میراندند اما چون اسبهروان
فصیح وبلیغ وزیبا سخن میگفتند مخاطب نمیتوانست جز بآن
کلمات گهربار بحرف دیگر مشغول گردد جبین گشاده
سیمای گندمگون محاسن انبوه وسفید چشمانی نافذ
قامتی راست وشانه هاے فراخ داشتند درپیری با
وجود انکه آن قامت بلند خمیده شده بود بزحمت وسختی
میتوانستند از زمین بلند شوند ویا حرکت کنند اما
درهنگام نماز مانند ایام جوانی راست می استادند واز
طول قیام اظهار کسالت نمیکردند اذکار قادریه شریفه
را بجهر میخواندند که صدای مهیب و هیجان انگیز ایشان
از صف های دور شنیده میشد وحتی درنیمهٔ شب ونماز
بامداد چنان بتاثیر وعشق و هیجان ذکر میکردند
که شنوندگان بآن غلبانگ ملکوتی ازخود میرفتند اکثر

آواز صدر مبارک و ضربات قلب شریف نیز با ذکر بدرقه می
گردید حتی در عالم رویا نیز محرومان این صدا را می
شنیدند با وجود این استغراق و مشغولیت تربیه و تعلیم
ارادتمندان و شاگردان همین که خبر تشویش آوری بسمع
مبارک ایشان در باب حالت اجتماعی مملکت میرسید یا
ادامه استیلا وتجاوز دولت برطانیه را در هند و ستان
وخصوصاً در سرحدات میشنیدند علمای خواص از دتمندان
را احضار می فرمودند و در آن باب بحث و اظهار نظر
میکردند و هدایت میدادند کسانیکه از فیض جناب قدسیه
مآب بمقامات عالیه و ارشاد رسیده اند و از آن مستفید
یافته اند یک قسمت آن در مقدمه ذکر شده

روابط با پیر بزرگوار

چنانچه سابقاً نگاشتیم حضرت شیخ الاسلام رئیس المجاهدین
جناب ملا نجم الدین رح، به حضرت پیشوای روحانی ما
کمال محبت و مرحمت داشتند و ایشانرا فرزند معنوی و خلف

الصدق راستین خویش میشمردند وازین جانب سخن از ارادت به عشق وازعشق نیز تجاوز کرده بود بهترین دلیل این رابطه میشد آنست که حضرت پیشوای روحانی مادرطریق عشق وارادت پیر بزرگوار خویش نه سال ایام بهترین زندگانی را درزندان بسر بردند وهمینکه اززندان نجات یافتند پروانه وار بجانب آن انوار شتافتند وقبل از دیدار اقارب وخانواده دوان دوان به باجور تشریف بردند بالاتر ازین دلیل فیوضاتیست که از آن ستاره هدایه بجا نقاه تگاب رسیده وهمان قندیل تا زمان حیوة پیشوای روحانی ما بلکه تاکنون به لیاقت وشایستگی ومعرفت ودرایت پسرارشد وخلف الصدق ایشان درتگاب روشن است ومردم ازآن بهره ها می یابند مانه برای اثبات این مدعا -) ثانیه بلکه برای توضیح مسئله اینکه چند مکتوب حضرت رئیس المجاهدین را بنام فرزند معنوی خود پیشوای روحانی ما نوشته اند وآن مکاتیب مشتمل است برفوائد تاریخی ونکات اخلاقی واجتماعی .

روزها وسالها گذشت امیرحبیب الله خان درسال

۱۳۲۷ هق به تفصیلی که همه میدانند در جلال آباد بشهادة رسید پسروی پادشاه شد پیشوای روحانی ما درین دو ماجرا مانند سائر شخصیت های روحانی وطن سهم داشتند وآنرا امری فطری می شمرود در حق پادشاه شهید بدعای مغفرت ودرباب پادشاه جوان بدعاء توفیق عدالت واجرای امور شریعت می پرداختند اما منتظر بودند آن پرتوامید که ملت افغانستان ولشکرمسلمان این سامان درانتظارآنند که طالع میگردد یعنی ملت بزرگ افغان چه وقت میتوانند این شام سیاه را بپایان رسانند واستقلالی را که ازدست داده اند تاماً وتماما بدست آرند ناگفته نماند حضرت پیشوای روحانی ما باخبارسیاسی ملل اسلامی بسیار علاقمند بودند درآن وقت جریده سراج الاخبار مسلسل می رسید وآنرامطالعه میفرمودند همچنین ازبلاد هندوستان جرايد اسلامیه گاه گاه می رسید وآنرا می خواندند شورش که درملت های اسلامیه بوجود آمده هیجان خاطر مبارک ایشان را درباب مملکت خود شان بیشتر میگردانید در تبلیغی که به امیر امان الله

خان نمودند باین امر مقدس وضروری توصیه کردند .

اعلان جهاد

چند روز بعد از جلوس امان الله خان اعلان جهاد داده شد این اعلان درهمان وهله اول بخانقای تگاب به پیشوای روحانی فرستاده شد .

عارف تگاب بمجرد اعلان جهاد شروع به اقدامات نمودند ومردم ندای حق را ابلاغ کردند . بزود ترین فرصت به تعداد هفت هزار مجاهد داوطلبانه حاضر شدند خانقاه تگاب از هجوم مجاهدین تنگی میکرد مجاهدان باعلم های ملی وغریو وتکبیر در دهات تگاب جا گرفتند تمام مصارف از خانقاه تدارک میشد .

تگاب قرارگاه مجاهدان آن نواحی بود - عارف بزرگوار باوجود شیخوخت و کبرسن قیادت لشکر را به عهده گرفتند

لباس جهاد پوشیدند و به رهبری مجاهدان عازم کابل شدند سلاح از خود مردم و قسمتی هم از جانب عارف بزرگوار تهیه شده بود - عارف بزرگوار روز عزیمت لشکر در ضمن خطاب بمردم گفتند من یک پسر دارم آنرا با خود می برم که با شما فرزندانم در راه جهاد قربان شود .

فریاد تکبیر و صدای ذکر جهر در خم و پیچ کوچه های کابل ولوله افگند حکومت مجاهدین را در حوالی ارگ سلطنتی و دیگر خصوص شهر تقسیم کرد .

فردای آنروز برای اولین بار طیاره جنگی انگلیس بعضی نقاط حساس را در کابل بمبارد کرد متعاقباً خبر رسید که صالح محمد سپه سالار از محاذ دکه عقب نشینی کرده خودش بکابل آمده است .

امیر امان الله خان لشکرهای تگاب را برفتن جلال آباد مامور نمود لشکرها به فرماندهی پیر بزرگوار وپدر معنوی شان در کمال عشق وشوق براه افتادند .

در اثر تبلیغ عارف الهی در تمام راه مردم دسته دسته به سپاه تگاب ملحق میشدند . عارف بزرگوار بایگانه

پسر جوانش بسوی قربانگاه روان شدند چون به هزارناو رسیدند جنرال مشهور محمد صدیق خان شرفیاب محضر مبارک شد و آمدن لشکرهای قومی را خوش آمدید گفت محمد صدیق خان یگانه افسری بود که بعد از هزیمت صالح محمد خان در آنجا استقامت ورزیده بود . هزارناو قربانگاه قرار داده شد آتش جنگ مشتعل گردید هر روز طرفین بجنگ می پرداختند باوجود اسلحه مکمل وسلاح زنگ زده و قدیمی مجاهدان - دشمن نتوانست فیروز گردد .

شبخون و تصرف مارغوندی

عارف بزرگوار فرزندش فخر المشایخ را با نورمجاهد امر داد که به سنگر دشمن شبخون زنند جنگ از سرشام تا ۹ صبح ادامه یافت دشمن از توپ های ثقیل و مسلسل کار گرفت فرمانده جوان پسر عارف بزرگ فخر المشایخ شخصا در جهاد شامل بود تپه مارغوندی بدست مجاهدان افتاد در بین

برد چندین نفر بشهادت رسید مرحوم ملا عبدالحمید ساکن شکرخیل بدراب تگاب که درکنار فخرالمشایخ بجهاد مشغول بود با توپ دوشق گردید - تپه مارغوندی از سه طرف محاصره گردید .

حضرت عارف بزرگوار لشکرهای مسلمین را به پشتیبانی محصوران فرستادند و بتائید الهی دوباره نقطه حساس وحاکم مارغوندی بدست مجاهدان افتاد . درشجون مارغوندی یکصدو پنجاه مجاهد بشهادت رسیده بود .

جهاد هر روز ادامه داشت و قوای سمت جنوبی سید بعدآمتار که اعلان شد با وجود این دو هزارنا و آتش جهاد مشتعل بود - نا گفته نماند که درجهاد هزارنا و سهم بزرگ وارتباط جناب مجاهدان بزرگوار ملا صاحب چکنور وجناب حاجی صاحب ترنزی قابل تقدیر وتحسین است .

عزیمت بکابل

جنگ استقلال خاتمه یافت ملت افغانستان بیاری الهی فیروز

گردید قوای هزاره و نیز بکابل احضار گردید.

امیر امان الله خان در هنگام ملاقات با فخرالمشایخ گفت :

در کشور ما همیشه رجال روحانی در حفظ وحراست وطن سهم داشته اند تاریخ ما ازین وقایع مملوست خورسندم که پدر بزرگوار ومجاهد شما وشما نیز آن میراث معنوی را حفظ نموده در معرکه استقلال نقش فداکاری خود را جاودانی ثابت کردید.

متصل عارف بزرگوار از هزاره و به کابل آمد شد در تمام راه ودر مرکز مورد استقبال پیر وجوان قرار گرفتند - علی احمد خان بارکزئی شوهر همشیره پادشاه باستقبال شتافتند امیر امان الله درخواست ملاقات نمود در قصر استور ملاقات بعمل آمد تا می خواست پادشاه اظهار سپاسگذاری نماید عارف تکابشخش را قطع نمود ه گفت ما چیزی دیگر نکرده ایم جز اینکه یکی از فرایض دینی خود را ادا نمودیم.

صحبت پیر بزرگوار وعارف کامل با پادشاه

جوان بپایان رسید و بزودی عارف بزرگوار رهسپار تگاب شد و به تربیه وارشاد مردم مشغول گردید .

نشان المر اعلی

مدتی چند بپایان رسید مردم ازاطراف واکناف کشور بخانقاه تگاب هیآمدند وبعدازعرض تبریک از فتح آزادی از آن محضر روحانی استفاده می نمودند . امان الله خان اراده کرد از مجاهدین روحانی که در ننگرهار وتگاب وشمال کابل درین خدمت بزرگ سهم گرفته اند تقدیر نماید امان الله خان به جبل السراج آمد و شیخ بزرگوار با صوار مکرر سلطان علی خان حکمران وقت جبل السراج تشریف اورد ودر مجمع بزرگ مردم از طرف امان الله خان به امتیاز نشان المر عالی نائل شدند ولی از زمینکه در ضمیمه آن بمردم بخشیده میشد ابا آوردند . وبعداً نشان ستور درجه اول به فخرالمشایخ داده شد وجناب

شان از ضمائم مادی اجتناب ورزیدند .

سفر دیار دوست

در بهار ۱۳۰۲ شمسی ناگهان حضرت شیخ بزرگوار تگاب اراده نمودند که به زیارت خانه خدا و آستان بوسی حضرت سید اصفیا نایل گردند علت این اراده ناگهانی الهام ربانی بود زیرا دریکی از لیالی آخر ثور در عالم رویا مشاهده فرموده بودند که بزیارت کعبة الله الحرام ومدینه منوره زاد الله شرفهما مأمور گردیده اند بامداد آنشب خجسته باجناب ملا بزرگ از همراهان صاحبدل و مشیر خاص آن جناب بود حکایت خواب را درمیان نهادند وتصمیم خود را اظهار کردند ونزد جناب شان آنقدر پول پیدا نمیشد که زاد این سفر فرخنده اثر ترتیب شود لهذا زمین هاے مزروعی را گرو ومتاع خانه را فروخته به کابل تشریف آوردند فرزند جوان شان که بوسیدن آستان

سردار انبیاء را سرمهٔ دیده بصیرة میدانست نیز در رکاب پدر همراه شد و (۴۰) تن از مخلصان از هرجا آمده همراهی نمودند . سرانجام در ۵ جوزا کابل را وداع نموده براه پشاور تا کراچی بموتر و از آنجا به کشتی عازم دیار محبوب گردیدند در تمام راه مشتاقان بخدمت میشتافتند و در زمرهٔ ارادتمندان داخل میشدند .

این کاروان شوق و اخلاص در یازدهم ذی القعدة الحرام بمکه مکرمه رحل اقامت افگند .

تشرف بداخلخانه

مناسک حج بوسیله شیخ محمد ابراهیم صباغ که در آنوقت معلم حجاج افغانی بود بپایان رسید در تمام این ایام شیخ بزرگوار در منزل شیخ محمد امین که از بزرگان مکه مکرمه بود اقامت داشتند روزی که با تحفه به دوست ارادتمندان بطواف نافله مشغول بودند تصادفاً شیخ عبدالله

شبلی (رح) فاتح بیت الله با فرزندات خویش در خانه ـ
کشوده بدروت بیت داخل شده بود همین که چشمش به
جمال مبارک شیخ بزرگوار نگاب افتاد مرحبا گویان
ایشانرا بدرون خانه دعوت نمود عمال دولت حجاز صفت
ها را تسکا فتند و شیخ بزرگوار نگاب را بداخل خانه در آورند
در آن مقام اشرف و بیت اعلی شیخ شبلی (رح) فریاد برآورده

گفت : **بارک الله فیکم الحمد لله الذی شرفنا بزیارتکم فی هذا المقام العظیم** . و بعد از آن اعلان نمود که بعد از ین
لقب به شیخ الاسلام میباشید و به جهر گفت انتم شیخ
الاسلام لعالم الاسلام صدای تهنیه از خاضرات
برخاست و همه حجاج افغانی که در آنجا بودند بدین افتخار
عظیم شکرانه ایزدی را بجا آوردند و بعضی از فرط تاثر گریستند
شیخ الاسلام لمحاتی چند در داخل خانهٔ خدا بمناجات پرداختند

هنگامی که از داخل خانهٔ خدا خارج هشدند محاسن مبارک از آب دیده تر بود. فردای آنروز شریف حسین پادشاه حجاز خواهر زادهٔ خود را با شیخ رضوان نزد شیخ الاسلام تگاب فرستادند و رتبه شیخ الاسلامی را تبریک گفتند.

آخر ایام زندگانی و تحولات کشور

شیخ الاسلام عارف تگاب از دیار دوست باز گشت بار دیگر دهات مختصر تگاب بر ایران تنگی میکرد.

آفتاب عمر شریف بغروب نزدیک میشد چون دریای امواج خروشان که ناگهان از جوش و خروش باز ماند. بحر عظیم افاده و استفاده رو بخاموشی نهاد جز گلبانگ تسبیح و تلاوت از آن خلوت خاص آوازے بر نمی خاست رفته رفته چنانکه فروغ باطن قوت میگرفت نیروی ظاهر به ضعف میگرائید.

درسر و ابرو و محاسن مبارک یک موی سیاه برجا نمانده

بود سیمای فرخنده اش مانند آفتاب میدرخشید کمتر

کسی میتوانست برآن تیز نگاه کند .

در دوسال اخیر تحولاتی در مملکت پدید آمد امان

الله خان بخارج سفر کرد - دیدن مناظر غرب در وی

تاثیر نمود برآن شد به تقلید غرب بشتابد - تمایل دولت

بجانب روسیه واحوال فلاکت بار مهاجرات ماوراالنهر و

زوال سلطنت های اسلامی - شتابزدگی در کار ها

تغیرات در سنن و مراسم دینی و ملی ملت را بخشم آورد

در مشرق و در جنوب افغانستان و در شمال شهر کابل هنگامه

شورش وانقلاب گرم شد . حبیب الله خان مشهور

به بچه سقاو درکوهدامن قد علم کرد .

عارف تگاب برای آرامش وطن واعاده امنیت

سعی نمود و به حکومت مرکزی مکرر توصیه نمود

که رعایت خاطر مردم را نماید واز جزئیات و

کلیات احکام الهی مراقبت نماید داعیه حبیب الله خان

را نیز بپذیرفت .

اما کار از کار گذشته بود - فاصله میان حکومت وملت فاصله میان احکام دولت ومعتقدات هزار وسه صد ساله مردم آنقدر پیدا شده بود که به هیچ تدبیرے درمان نمیشد.

سفر واپسین

درین روزگار که سرتاسر وطن در شعله هاے انقلاب می سوخت روز چارشنبه سوم ماه شعبان سال ۱۳۴۸ هجری قمری تب سوزان محرقه بر پیکر شریف وے طاری گردید وروز بروز بر شدت آن افزود - درین حال نیز از حال مسلمانان غافل نمانده امر دادند که بذریعه ابلاغیه ها مردم را از خونریزے واخلال امنیت ممانعت کنند چون توان امضاء نبود با مهر مبارک در آخر ابلاغیه ها مهر نهاده شد با وجود ناتوانی وشدت حرارت تا پنج روز بمسجد براے نماز جماعت حاضر میشدند وباذکار

و دعا می پرداختند .

روز ششم توان حرکت سلب گردید ارادتمندان در نقل وانتقال شان به مسجد عاجز شدند لهذا بحجرهٔ خاص اقامت نمودند و در همان حال به ادای فرایض میپرداختند وگاهی که با فاقه میآمدند از احوال انقلاب میپرسیدند و دعا می نمودند - مردوزن به اطراف مسجد وحجرهٔ خاص گرد آمدند - واقعهٔ عظیم بود از یکطرف دیگر شخصیتی که مرجع امید ومایه تسلیت ورهبر مردم بود رخت از جهان میبست .

ارادتمندان برای آسایش رهبر بزرگوار خویش ذکر جهر را دراطراف مسجد غلغله برپا کرده بود ممنوع قرار دادند .

تعجب این است بمجردی که آواز ذکر قطع گردید شیخ الاسلام به حالت اصلی باز گشت وبآواز لرزان وبریده بریده گفت بندگان خدا را از ذکرنام مبارک وی منع نکنید هلهله ذکر دو باره فضاء را فرا گرفت مردم خیال کردند حالت مزاجی بهتر شده

اما متأسفانه وضع وخیم تر شده میرفت .

از حجرهٔ خاص جز صدای تنفس مبارک شیخ الاسلام که با کلمهٔ مقدسه (هو) مقرون بود صدای شنیده نمیشد نماز ضحی نزدیک شد شیخ الاسلام وقت را پرسیده باشاره امر دادند که از سریر فرود آورده شوند با زحمت تیمم کرده بسجاده نشسته برای نماز حاضر شدند .

قبل از آغاز نماز بآواز بلند گفتند :

خشوعم برجاست خدایا حضورم را استوار دار!

آنگاه به نماز آغاز کردند در اثنای فاتحه لرزشی عارض شده بسمت راست افتادند یکی از مشایخ مانع سقوط کامل گردید سرانزنو تیمم نموده نماز را بپایان رساندند علامات سفر آخرین بروشنی واضح گردید . ارادتمندان پیکر شریف شان را بر بستر کرباسی شان خوابانیدند خود با یک حرکت متوجه قبله شده لبهای شان بحرکت افتاد صدای کلمه (اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله)

شنیده شد مرغ روح مبارک بر فراز پر واز نمود .

در آن حال از تمام متاع جهان همان یک تسبیح

چوبین بآئین همیشه‌گی حمایل آرنج راست شان بود .

انا لله وانا الیه راجعون

بعد از مراسم غسل وتکفین بدن ایشان به پارچه سپید ے پیچانده شد که بآب زمزم غسل داده بودند .
مردیکه نود سال عمر عزیز را به عبادت و خدمت مردم وارشاد مسلمانان گذرانیده در تگاب مدفون گردید.

نماز جنازه را عالم حقانی وعارف بالله میاجوان صاحب که از جمله ماذون ها و تلمیذ نجیب و دامادش بود امامت کردند . در حال ادای مراسم جنازه جناب فخر المشایخ دورتر از تگاب برای ادای یکی از وظایف دینی مشغول بودند . خبر مرگ پدر را شنید وبا کمال عجله شتافت وحالتی را دریافت که شیخ الاسلام به لحد گذاشته شده بود و توانست روے مبارک پدر را ببوسد که تا آخرین لحظهٔ حیات به جهات اسلام خدمت کرده است .

در سرتا سر افغانستان مجالس تعزیه بر گذار گردید در تگاب روز ها مردم برای ادای تعزیه و همدردی حاضر میشدند .

در دیگر ممالک اسلامی در حلقه های روحانی مریدان مجالس فاتحه را برپا نمودند.

شعراء مرثیه ها ساختند این چند بیت از طبع جناب ملا بزرگ رئیس جمعیت العلماء که از مریدان مخلص و مصاحب آن جناب و از علماء مشهور وجید مملکت بود برلوح مزار مبارک ثبت گردید

کرد رحلت سوی جنت مقتدای مؤمنان

صاحب امجد که بود استاد و مولای جهان

عالم عقلی و نقلی واقف قرآن و حدیث

مرشد هر پیر و برنا رهنمای سالکان

مسند حلم و حیا و معدن صدق و صفا

ماحی آثار بدعت فخر اقران زمان

سال تاریخ رحلتش گر کنی از من سوال!

از حرف واو ولام راغب حق شد عیان

گفت این تاریخ را عاصی غلام دستگیر

آنکه با واو راو گاف از نامش عیان

اکنون عمریست که مزار مبارك آن جان جهان در جهان
جان در سمت شمال مسجد مبارك

بخواب وصال آرامیده ست بعضی از کرامات شان

کرامة دوستان الهی حق است وعلمای اسلام بدان

ناطق اند از جناب شیخ الاسلام با وجود انکه هیچ وقت تظاهر
بکرامت نمی فرمودند چندین کرامات با هره بمشاهده
رسیده و ما در ینجا بچند روایت که بتواتر شنیده شده اختصار
میکنم روایت اول شرح واقعه است که جناب مستطاب عالم
ربانی ومدرس علوم عقلی ونقلی مولانا عبد المنان (رح)
مشهور به مولوی صاحب پنجشیر که از صلحاء علماء میباشند
حکایت میکنند وآن چنین است که مولینا فرماید
که من سالی سخت بیمار شدم وچندی علیل گردیدم که حتی
از نوشیدن آب ومعروض شدن به هوای آزاد اگر
چه در وقت گرما می بود اذیت میشدم و در شدت
گرما لباس های گرم میپوشیدم در آن وقت در

قریهٔ سربولی بجراب سکونت داشتم و از زندگانی بسر آمده
بودم درین وقت حضرت شیخ الاسلام در قریهٔ داوده
زئی در کوهدامن اقامت داشتند و داعی را درنزد
خود طلب فرمودند چون بخدمت با مکرمتشان سر
فراز شدم ازمن پرسیدند هرگاه از تو خواهش کنم
که خود را از قلعهٔ بلند کوه فرو اندازی چه خواهی کرد.
ازاین سوال بحیرت فرو رفتم اما چون اخلاص من بحد کمال
بود عرض کردم هیچ مضائقه نخواهم کرد آنگاه فرمودند
پس تو مامور هستی که از سربولی به پنجشیر بروی
و به افاده و تربیه مسلمانان مشغول شوی بنا چار اطاعت
کردم اما در دلم اندیشه بود که در هوای سرد پنجشیر
حتماً تلف خواهم شد مولینا صاحب میگوید با طاعت امر به
پنجشیر رفتم وجای تعجب است که با وجود تفاوت هوا هر روز
صحتم بهتر میشد تا اینکه به کلی تندرست شدم وخود بخود
آن عارضه رفع گردید روایت دوم جناب حاجی مولوی
محمد حسین عالم وخطیب کوهستان میگوید من وقتی
اراده حج نمودم با سپورتم در کابل فراموش گردید

بود چون به دکه رسیدم سرحدداران من پاسپورت
خواست هرچه جستم نیافتم هیچ وسیلتی نداشتم جز انکه
مایوس برگردم. سرحدداران در کمال خشونت فیصله
خود را اظهار نموده گفت باید ذریعه محافظ بکابل بازگردی
دیگر هیچ چاره نیست هرچه عذر کردم کارگر نیفتاد در
همان حال در باطن به حضرت شیخ الاسلام توسل کردم
وشخصیت مبارک شانرا ببارگاه پروردگار شفیع گردانیدم
مژه های من از اشک تر بود که ناگهان سرحددار بدون
هیچ مقدمه برسر رحم آمد وترتیبی اتخاذ نمود که در
همان جا بمن پاسپورت دادند به عزم زیارت حرمین
شریفین رهسپار شدم همچنان وی گوید چون بسرزمین
حجاز رسیدم مامورین سرحد مطابق قانون که داشتند
هجده کلدار از من خواستند ومن از ادای آن عاجز بودم
پاسپورت من وهمراهانم ضبط ودرمیان بسته متراکم
کاغذها واسناد افگندند ومن دوروز گرسنه ماندم
عاقبت شبی در کمال پریشانی وآوارگی وحاجت وآبروی
شیخ الاسلام را ببارگاه الهی شفیع میگرداند وباگریه

وزاری بخواب میرود درخواب مشاهده میکند که حضرت شیخ الاسلام بسر بیره همیشگی خود متوجه قبله نشسته و به جناب ملا بزرگ می فرماید (ملا بزرگه زه دده پاسپورت واخله ورپرکه چه داویرلب غیرته دی اوزره تنگ یی) مولوی محمد حسین خان میگوید چون از خواب بیدار شدم برفقاء بشارت دادم و فردا جانب مرکزی که پاسپورت های ما را گرفته بودند باتعجب دیدم پاسپورت ها از انبوه کاغذ ها جدا و مرتب گذاشته شده همین که رئیس دایره ما را دید گویا درانتظار نشسته بود پاسپورت های ما را اعاده نمود.

مولوی مذکور گوید در طلب علم بمرض شدید صراع دچار شدم چنانکه از درس باز ماندم اطباء از علاج عاجز آمدند به تگاب رفتم شیخ الاسلام مرا بحفظ قرآن کریم مامور فرمودند من که از تکرار درس عاجز بودم بحیرت افتادم که چگونه می توانم قرآن را حفظ نمایم.

شیخ الاسلام بباطن من متوجه شده فرمودند:

غیرت از تو و دعا از من بعداً از تگاب مرخص شده نزد
استاد بزرگوارم مولوی صاحب قلعه بلند آمدم مرا
باعتکاف ماءمور نمود - در عشره اخیر رمضان بحفظ
قرآن پرداختم به یمن انفاس مبارک بزرگ کامل عارف
تگاب سیزده جزء قرآن را حفظ نمودم ودرد سرمن به
کلی زایل گردید .

جهاد مقدس

ماه ها و سال ها سپری میشد - روز بروز احوال وطن
شکل دیگر میگرفت قوای شیطانی دولت شوروی ازغفلت
حکام استفاده نمود - رخنه در حصار مبارک دین پدید
آمد - حکومت ها و خاصه ماءمورین نوخاسته ولی تجربه
از شعایر دینی وعنعنات ملی فاصله گرفتند .
کوششهای بعمل آمد که مراکز دینی وروحانی

محبوبیت خود را درمیان اقشار مردم از دست دهند -
کتب و رسایل ونشریات کمونیستی به وسعت گسترش یافت
مصطلحات نامانوس برای تفرقه میان طبقات ملت
مسلمان رواج گرفت گروهی را که بدین مبارک اسلام
واستقلال وطن وعنعنات ملی پابند بودند مرتجع ملی میدانند
وگروه قلیلی را که متمایل به چپ بودند وشعایر مبارک
اسلام را محل استهزاء قرار میدادند مترقی و پیشرفته -
خواندند .

مردم مسلمان افغانستان که عامه ملت را تشکیل داده
اند تمام این فضا را به نفرت میدیدند ومجال دم
زدن نداشتند .

نیروی حکومت های محلی در ولایات
و ولسوالی ها متوجه بود که هرکجا آوازی ازطریق
دین برخلاف روش چپ گرایانه و دولت بلند شود در
نطفه خفه گردد .

در مکاتب رسمی دولت نیز تدریس مسایل دین وتاریخ
اسلام بسیار اندک وسطحی بود .

چندین بار فخر المشایخ پسر وجانشین عارف نگاب بوسایل ممکنه حکومت مرکزی را ازاین امر ممانعت نمود اما کار گر نیفتاد .

بالاخره درسال ۱۹۶۹ علماء ور وحانیون از اطراف ومرکز اتفاقاً اجماع ودرکابل درمسجد جامع پل خشتی اجتماع نمودند .

وعلی رؤس الاشهاد دولت را ازخطر شوروی که سلامت کشور را تهدید مینماید ارشاد کردند ولی مؤثر واقع نگردید ومزید برانکه مؤثر نشد دولت امر نمود که تمام روحانیون وعلماء را در عمال تحقیر بقوهٔ پلیس بموترهای باری افگنده از کابل اخراج کنند .

پس از انکه حکومت وقت این ندای فخر المشایخ را از فراز منبر پل خشتی وندای علماء افغانستان را که باجناب فخر المشایخ هم نکر وهم صدا بودند لبیک نگفت واینرا درنظر نگرفت که روزے میرسد میلون ها مسلمان یا شهید یا آواره میگردند وعامل اصلی آن همین بی مبالاتی حکومت وقت بود که دربرابر سیر الحادی

حوانان ناخوداگاه ازخود نشان دادند .

آنها به این متوجه نبودند که روزی میرسد این مظاهرات زیر پارچه های داس وچکش حیات همه مردم را بسوی بدبختی سوق میدهد . جناب فخرالمشایخ به همان مخالفت خویش ادامه داد حکومت وقت با درک این موقعیت آشتی ناپذیرے فخرالمشایخ وسرایت مفکوره نارضائی به سویه عامهٔ ملت به این فکر افتید تا به هر شکل وصورتی که باشد فخرالمشایخ را تحت نظر داشته باشد اگر ممکن باشد اورا تجرید کند ویا اقلاً از تبلیغ و وعظ شدید ومتهورانهٔ ایشان جلوگیری نماید .

به منظور برآورده شدن این هدف سیاسی و بغرض تخویف مردم تگاب مدت یک قطعه عسکر را از راه سروبی بطرف تگاب پیاده کرد وتوأم به شمول در طرز تبلیغ فرمایش و موفقیت سرسخت وآشتی ناپذیری فخر المشایخ ، تعداد وکیفیت مراقبے قطعه نظامی موظف درتگاب فرق میکرد به این معنی که یک قطعه مکمل الاسباب در تعمیر(جائیکه ولسوالی تگاب درآنجا قرار دارد)

جا گرفت و از آنطرف اقوام و منسوبین فخر المشایخ نیز مطلع بودند که احتمال یک برخورد در میان بود درین میان مرحوم میا لطف الله که در کابل غرض اجرای کارهای شخصی اقامت داشت از طرف حکومت جلب گردید و توسط وی پیام پادشاه وقت برای فخر المشایخ فرستاده شد جناب شان گفتند که مبارزهٔ من مبارزه دایمی ولاینقطع است و هیچگاه از موقف خویش برای تنویر مردم و هدم مبنیات بدعت والحاد دست نمیکشم. و مصلحت دید تا این پیام را توسط پسران شیدش حاجی آغا و مرحوم مولوی لطف الله به پادشاه برساند آنها رفتند و پیام را بی پرده گفتند پادشاه آمادگی خود را در رفع بدعت ها نشان داد. حاجی آغا با پیام و وعدهٔ عملی کردن رفع بدعت ها برگشت ولی کسانیکه فخر المشایخ را میشناسند خوب میدانند که وی درحال اظهار مطالب دینی آنچه را که شکل عملی داشته باشد بصورت فوری آرزو میکند. این وعده نزد شان با اهمیت تلقی نشد و به تبلیغات خویش دوام دادند. چون پادشاه

این را درک کرد که فخر المشایخ در تصمیم خویش پا یدار
است و هر گونه تهدید مؤثر نمی افتد ناچار همه قطعات
تهدید یدی مرا قبتی ، ضربتی و غیره را بکابل عودت داد.
فخرالمشایخ تبلیغات را دوام میداد اما نه به سرحدی
که سخن به قتال برسد و حکومت با درک این موقعیت کوشید
در یک قسمت از پروگرام های خویش تجدید نظر کند
این اختلاف فخر المشایخ و حکومت دوام کرد تا انکه
کودتای محمد داود به میان آمد و موقعیت فخر المشایخ
با این تحول سیاسی همان بود که در مقدمه تذکر رفته
است .

مدتی نگذشت که قدم خطرناک دیگر برداشته
شد محمد داود خان با قوای نظامی و بعضی رفقای خودش
که اکثر بدولت شوروی ارتباط داشتند کودتا نمود
و تخت وتاج را واژگون کرد .
فخرالمشایخ و سایر روحانیون وعلماء تبلیغات خود را
بشدت ادامه دادند .
حتی در مسجد جامع تگاب بارها حرکت کودتای داودی

مورد نفرین ونفرت واقع وبمصالح دین وملت ما نی نشان داده شد .

در تمام این مدت شبکه های جاسوسی دولت مراکز دینی وروحانی را مراقبت میکرد درحالیکه اجتماعات کمونیستی آزادانه وعلنی به فعالیت خود دوام میدادند .

شام ظلمت بار فرا رسید ودولت شوروی موفق شد که پلان چندین سالهٔ خود را بوسیله نوکرها مزدور که واتباعش عملی نماید کودتای دروغین هفتم ثور داود را سرنگون کرد ونوکرها مزدور که از آستین روس سر کشیده بود درظاهر زمام امور را بدست گرفت ودر پایان کار بجائی رسید که دبسرتاسر افغانستان مردم قیام نمودند .

ازخانقاه تگاب به تمام مراجع مربوط مخفیانه اعلامیه ها فرستاده شد فخر المشایخ خود به بهانهٔ سپری کردن ایام معتاد هر ساله بکوهدامن به سیزسنگ آمدند وبمردم ازنزدیک تبلیغ نمودند تشکیلات ابتدائی جهاد را فراهم نمود .

ملت شجاع پنجشیر که قبلاً دوبارهٔ شجاعت آنها پیش بینی شده بود به مجرد رسیدن اعلان هاے فخر المشایخ آمادگی سابق خود را اظهار نمودند مراکز روحانی ارتباط خود را در هرجا با همدگر استوار نمودند فخر المشایخ که در زیر چشم حکومت این کار ها را انجام داده بود توانست بزحمت بصورت پنهانی خود را به تگاب برساند .

از کوهدامن تا تگاب خون ها میجوشید ودلها میتپید بمجرد آنکه فخر المشایخ ورود نمود مردم اجتماع وتشکیلات مقدماتی جهاد را تحت هدایت فرمانده روحانی وپدر معنوی خود تهیه نمودند .

در روز جمعهٔ اول فخر المشایخ از فراز منبر مردم را بتوبه وصلاح واتفاق دعوت نمود .

در جمعه دوم اطاعت حکومت ملحد را ساقط والمود کرده جهاد عمومی را اعلان نمود وقاصدها با طراف تعیین کرد .

جهاد مردم بی سلاح - مردم تهی دست مردم بی خبر از فنون عسکری در مقابل قدرت بزرگ عسکرے

جهان - درمقابل دولت کریملین واتباع وطنفروش آن درکابل شروع شد .

هرروز قوای دشمن بمرکز حکومت تکاب افزایش میبافت .

روز جمعه (٤) دلو نبرد خونین آغاز گردید - فخرالمشایخ پسر دوم خود (صوفی) حاجب را بقوماندانی مجاهدان تگاب مقرر نمود تا در صف اول پیشاپیش مردم جهاد را اداره کند .

در تمام ساعات پیکار توپ های ثقیل و طیارات بمبارد میکرد اززمین و فضا آتش میبارید مردم با تفنگهای زنگ زده وشمشیر وتبر از ناموس خود دفاع مینمودند .

قوماندان محاذ مجاهدان تنها یک تفنگچه داشت .

با وجود اینکه دشمن تمام قوای خود را بکار افگند در ایمان و شجاعت مردم سرموی رخنه پدید نیامد .

بیست وشش مجاهد خلعت شهادت پوشید ویکصد وسه سرباز دشمن تلف شد .

مردم هرچه اصرار نمودند فخرالمشایخ مسجد را

ترک نگفت وتا وقتی پایه داری نمود که مسجد مبارک بمبارد شد اکثر قسمت قلعه و خانقاه و مدرسه محو گردید .

هنگامی که مسجد بمبارد شد مردم همه تصور نمودند که فرمانده اعظم وپیر روحانی خود را از دست داده اند .

اما بحکمت بالغه الهی کوچکترین آسیبی عاید شان نشده بود .

زنان غیور و با همت تگاب در تاریکی آن شب هول انگیز تمام پردگیان حرم فخرالمشایخ را بدوش خود حمل نموده با پاهای برهنه در میان انبار برف بدره های کوه اسکین و کوتی رساندند .

حکومت ملحد اعلان پخش نمود که به مکافات گرفتاری فخرالمشایخ دو ملیون افغانی و تمام زمین و خانه اش و برای دستگیری هر یک از فرزندانش یک ملیون افغانی و مربع اراضی انعام مقرر است .

اما مردم غیور و با ایمان تمام دارایی جهان را تار موی مجاهدین برابر نمیدانستند چه رسد به رهبر و پیشوای

شان !

[و این بارتباط این گردارنیک فرزند جوان فخرالمشایخ صدرالدین ملقب به شاه جان بعمر ۴۲ ساله شهادت رسید.

فخرالمشایخ با وجود ضعف وناتوانی بیماری دو شب در کهسار ماندند که مردم آرام شوند.

آنگاه جوانان غیور اخلاص مند وجود مبارکشان را با زنان وفرزندان کوچک در کجاوه بشانه خود در بدره مدت ۳۳ روز به پاکستان رساندند.

این سفر سی و سه روز طول کشید استقبال صمیمانه ومخلصانه اهالی درعرض راه واستقبال رهبران مجاهد و مجاهدین درپشاور خارج از توصیف است.

جناب فخرالمشایخ باتحمل هزاران نوع تکلیف خودش از راهی واهل وفامیل ازراه های دیگر به پشاور دارالهجرة و سرزمینکه ملت وحکومت آن از صدق دل با مهاجرین ومجاهدین همکاری کرده اند ومیکنند. رسیدند دراثناء راه از طرف تکعده رهبران مجاهدین که قبلاً وارد پشاور

شده بودند سازمانی، اداره یی، تنظیمی وتشکیلی داشتند استقبال شدند. فخرالمشایخ به انها فرمودند که من به مخض اعلاء کلمة الله آمده ام - جهاد میکنم در افغانستان علم جهاد را برافراشتم ودرین جا بیاری خدا وهمکاری دوستان وجانبازان راه راست کارخود را دنبال میکنم اما آنچه سبب موفقیت همه میباشد اتحاد بحیث دوح است. من آرزوی دیگری ندارم جز آنکه روزی برسد وطن مسلمان را دوباره بدست مسلمانانی مشاهده کنم که احکام اسلام را عملی میکنند. فخرالمشایخ جاگزین شد وتوسط رسانه های خبری به تمام مردم افغانستان اعلام جهاد را تکرار کرد و قیام عمومی را ضروری دانست ومردم قیام کردند.

مدتی نگذشته بود که محل اقامت فخرالمشایخ زیارتگاه هزاران تن عالم - شیخ، صوفی، مجاهد، مهاجر، اهل قلم، اهل فکر وعوام مخلص وپاک دل قرار گرفت.

فخرالمشایخ باوصف انکه عده یی از خدا ناشناسان قصد شهادت اورا کردند ولی توطئه کماشتگان ـ

حکومت ملحد کابل کشف و خنثی شد بدون هراس رسالت خود
را در راهٔ ادامهٔ امر جهاد پیشبرد ند روزی نبود که یک
یا چند ان پیشوان امر جهاد بخدمت آنها نرسند دعا نگیرند
وا ز نبرد حکایاتی نکنند . مساعی فخر المشایخ در راه توحید
صفوف مجاهدین بالخصوص پس از اشغال مستقیم روسها ن
دوام کرد .

فخر المشایخ همه روزه نتیجهٔ تلخ و تباه کن این
همه اختلافات ذات البینی صفوف مجاهدین را مشاهده
کرد شنیدن این همه خبرهای تلخ و پراگندگی
در صفوف مجاهدین اثر بد روحیه فخر المشایخ
تاثیر کرد و ناگوار افتید . روزی نبود از اختلافات
حکایتی نکند و هفته ی نبود که زعمات این همه
برخورد ها را مورد خطاب حتی عذر و زاری قرار دهد و نگوید:
برادران ما جهاد میکنیم و مقصود مان اعلای کلمة الله
و آزاد ساختن افغانستان و بمیان آوردن یک حکومت
اسلامی مجرد از وابستگی شرق و غرب میباشد ، به لحاظ
خدا این اختلافات را بگذارید و بسوی یک هدف بروید .

هدفیکه آنرا خدا ومردم مسلمان میپذیرد . شما افغانستان را آزاد سازید پس از آن اختیارات بدست ملت است هر کسیکه توانست زعامت را بدست آورد و شرایط تعیین شده در زعامت بدست خواهد آورد .

این وسایل جناب فخرالمشایخ بی تاثیر هم نبود ولی آنطوریکه خودش و مردم انتظار میکشیدند موثر واقع نشد . با این همه فخرالمشایخ دل تنگ نشده رسالت اسلامی و وظیفه ایمانی خود را از هر راه پیش میبرد به دعا - به توصیه به تهدید - به توجیه ، به - به عذر و الحاح وبه فرستادن پیام کتبی اتحاد ویگانگی به سنگر های داغ مجاهدین .

واکنون برای ادای حج وزیارت آستان نبوی به سعودی تشریف برده اند . در انجا نیز به فریضه جهاد از راه تبلیغ وارشاد مشغولند .

مردم شجاع تگاب با دیگر مجاهدان آن سرزمین سرگرم جهاد ند فرزندان ونواسه های فخرالمشایخ به نیابت پدر بزرگوار ورهبر روحانی خود در پشاور وتگاب مشغول انتظام این پیکار مقدس شدند .

والسلام علیکم .

فهرست

شماره	عنوان	صفحه
۲		
۲٤ :	شبخون وتصرف مارغوندی	۹۸
۲۵ :	عزیمت بکابل	۹۹
۲٦ :	نشان المری اعلی	۱۰۱
۲۷ :	سفر دیار دوست	۱۰۲
۲۸ :	تشرف به داخل خانه	۱۰۳
۲۹ :	آخرین ایام زندگانی وتحولات کشور	۱۰۵
۳۰ :	سفر واپسین	۱۰۷
۳۱ :	جهاد مقدس	۱۱٦
۳۲ :	اذکار طریقه سهروردیه	۸۵
۳۳ :	اذکار طریقه چشتیه	۸٤

تحت نظر : دکتور ع . عادل پروانی